شماره ۳۹
دوره اول
دوشنبه ۳۰ تیر ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر:

• تحولات اجتمایی در جامعه روستایی ایران ..... هوشنگ پورکریم ....
• با فعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان ......
• شعر: مرثیهٔ شکوه شهادت ...... لطیف ناظمی ...
• فصلی از کتاب داغستان من رسول حمزة اوف ترجمه: م. فرنوش ....
• شعر: خوش این فتح اهورایی .... کوهدامنی ....

با اعتبار قانونی مجلس ...

با تشکیل آخرین جلسهٔ شورای انقلاب و با انتخاب شش عضو حقوقدان شورای نگهبان، اکنون به استناد اصل‌های ۹۱ و ۹۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای ملی اعتبار قانونی یافته است و میتواند کار قانونگزاری را آغاز کند. معرفی نخست وزیر و هیئت وزیران احتمالا در همین هفته صورت خواهد گرفت و از این پس نهادهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی عیناً وجود و عمل وجود خواهند داشت و کشور، بر پایهٔ اصول قانون اساسی و برحسب قوانین و آئین‌نامه‌ها و مقرراتی که هریک از نهادهای حکومت در محدودهٔ اختیارات خاص خود وضع خواهند کرد، "باید" اداره شود.

آنچه طبعاً از این همه به ذهن میرسد این است که سیل خروشان انقلاب اکنون در مجرائی که قانون اساسی رسم کرده است درافتاده و کار انقلاب گویا به پایان رسیده است.

اما آیا چنین است؟

همهٔ کشاکش‌های نهفته و آشکار و همهٔ کنش و واکنش نیروها و اشخاص در درون جامعهٔ ایران، و نیز همهٔ فشارهائی که درست به سبب خصلت ضد امپریالیستی شدید انقلاب ما به صورت‌های مختلف محاصرهٔ اقتصادی، توقف دارائی ایران در بانکهای آمریکا و اروپای باختری، اخلال در امور تولیدی، حملات ایذائی و هجوم هوائی و ترتیب انواع توطئه‌ها از بیرون مرزها بر ایران انقلابی وارد آمده است و می‌آید، نشان میدهد که موقعیت انقلابی همچنان دوام دارد و، به رغم آنچه خیال‌پردازان و سهل‌انگاران و میوه‌چینان پنداشته‌اند، انقلاب با حضور ضمنی ولی آماده به حرکت توده‌های میلیونی همچنان در کار است. امروزه مسائل مشخصی در

بقیه در صفحهٔ ۸

در هفته گذشته ...

ح. الف

رویدادهای هفتهٔ گذشته که عمدتاً متأثر از کشف توطئهٔ کودتا بود یکبار دیگر زنگ خطر را برای انقلاب ایران به صدا درآورد. یکبار دیگر به مقامات دولت هشدار داد که عوامل امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا هرگز دست از توطئه و تحریک و تشنج آفرینی برای سرنگون کردن انقلاب نوپای ایران برنمیدارند. و هربار طرح‌ها و توطئه‌های وسیع‌تری علیه انقلاب و برای نابودی دستاوردهای آن نقشه میکشند.

حقایقی که پس از کشف کودتای آمریکائی و دستگیری بخشی از عوامل نظامی و سیاسی آن برملا شد، خبر از عمق توطئه میدهد.

طرح کودتا که در دو مرحله پیش‌بینی شده بود حاکی از این بود که اگر چنانچه مرحلهٔ اول با موفقیت روبرو نشد در صورت لو رفتن مرحلهٔ دوم، پس از تصرف "نوژه" و بمباران نقاط حساس مانند خانهٔ امام، فیضیه قم، دفتر ریاست جمهوری، مقر سپاه پاسداران انقلاب و چند مرکز مهم دیگر در چند نقطهٔ کشور عده‌ای

بقیه در صفحهٔ ۷



یک رزمندهٔ ارتش خلقی سواپو

سواپو در پیکار با نژادپرستان آفریقای جنوبی

۲۰ سال پیش، در سال تاریخی آفریقا، سازمان خلق جنوب غربی آفریقا (سواپو) پا به عرصهٔ وجود گذاشت (۱). این سازمان به خاطر مبارزه با رژیم اشغالگر آفریقای جنوبی و تأمین آزادی ملی در رأس مبارزهٔ خلق نامیبی قرار گرفت. پیشروترین عناصر خلق، یعنی پرولتاریای آفریقا که زیر اشکال مختلف استثمار وحشیانهٔ طبقاتی و ستم نژادی قرار داشت. زودتر از همه به خصلت جنایتکارانه و ضد بشری آپارتاید که مسئول رنجهای عمیق توده‌های مردم این سامان است، وقوف یافتند. نخستین سازمانهای پیشرو سیاسی دقیقاً در درون صفوف پرولتاریا بوجود آمد.

بقیه در صفحهٔ ۶

م. ا. به‌آذین

گواهی چشم و گوش ۲

پنجشنبه پنجم تیر

دیشب، هشت ساعت خواب نیروبخش. از کوفتگی این روزهای سفر، با درندگی و تشویش و بیخوابی‌های آن، خاطرهٔ دوری در مهره‌های پشت و گردنم باقی است. ولی ما هیچه‌ها آرمیده است. نشاطی دارم.

هشت و نیم بامداد، همراه مهمانداران افغانی به فرودگاه میرویم. برنامهٔ امروز: بازدید از دو منطقه در شمال و جنوب شرقی کشور، جائی که خبرگزاریهای غربی در این روزها به اصرار گفته‌اند آشوب زده است: جنگ و کشتار، محاصره، بمباران ...

چند هواپیمای کوچک دو موتوره در سمت راست میدان دیده میشوند، یک باله، با پروانه‌های نازک، گوئی از حلبی. نگاه پرسانم در چهره‌ها میکاود. در همه یک نگرانی میخوانم: "با همین‌ها پرواز خواهیم کرد؟"

به خود میگویم: "دل داشته باش!" و شاید برای سرکوب ترس خود، به گروهی میپیوندم که به استان پکتیا میرود، در مرز پاکستان. جو آنجا میگویند داغتر است.

بقیه در صفحه ۴

تانزانیا در کارزار غلبه بر مشکلات

۱۴ سال پیش حزب فرمانروای تانیو (تانگانیا آفریکن ناشنال یونیون) اعلامیهٔ آروشا را تصویب کرد که در آن ساختمان سوسیالیسم "با تکیه روی نیروهای خاص خود" به عنوان راه رشد انتخاب گردیده است. سالهائی که سپری شد با اصلاحات مهم اجتماعی ـ اقتصادی همراه بوده است. دوران گذشته با کورمال رفتن‌ها، تجربه اندوزی‌ها، کامیابیها و دشواریها سپری شده است. مشکلات تنها به روند رشد و حتی فقدان تجربهٔ رهبران محدود نبود، بلکه به مقاومت استثمارگران نیز مربوط بود.

سند برنامهٔ تانیو و اعلامیهٔ آروشا از خلق تانزانیا دعوت مینمود که برای بهبود زندگی توده‌های زحمتکش علیه استثمار بسیج شوند. در جزوهٔ "دستورات تانیو" که در ۱۹۷۱ از طرف جولیوس نیره‌ره منتشر شد، اصول اعلامیه از لحاظ سیاسی بسط داده شد و تانزانیا به راهنمای عمل دست یافت.

بقیه در صفحهٔ ۲

مائوئیسم یک تئوری کاذب در جنبش کارگری

ن. ترانداfیلوف

ترجمه: ا. پویا

دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری نظامی بوروکراتیک

از دیدگاه مارکسیسم ـ لنینیسم دیکتاتوری پرولتاریا قدرت دولتی طبقهٔ کارگر پیروزمند در اتحاد با دهقانان زحمتکش و روشنفکران خلقی، تحت رهبری طبقهٔ کارگر و پیشاهنگ کمونیست آن، میباشد. هدف دیکتاتوری پرولتاریا درهم شکستن مقاومت بورژوازی سرنگون شده و تکمیل انقلاب سوسیالیستی در قلمروهای اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ است.

دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها از جامعهٔ نوین در برابر کوششهای ضد انقلاب دفاع میکند، بلکه دمکراسی را به مفهوم وسیع و واقعی آن ـ که تاکنون در تاریخ سابقه نداشته ـ مستقر میسازد.

ایدئولوگهای بورژوازی و جارچیان رویزیونیسم آگاهانه و عمداً خط فاصلی میان دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی، که در وحدت دیالکتیکی با یکدیگر به سر می‌برند، می‌کشند. دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی دو مقولهٔ جدا از یکدیگر میباشند. در جامعهٔ طبقاتی دیکتاتوری علیه یک طبقه، دمکراسی برای طبقهٔ مقابل است. تمام تجربهٔ تاریخی دوران اخیر نشان میدهد که میان دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا تفاوت بنیادی وجود دارد. در حالی که دیکتاتوری بورژوازی دیکتاتوری بر اکثریت عظیم زحمتکشان است، و دمکراسی برای اقلیتی اندک یعنی برای بورژوازی است، در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا دمکراسی وسیع و واقعی برای تمام زحمتکشان است، و دیکتاتوری بر گروه اجتماعی کوچک استثمارگران و ستمگران بشمار می‌آید.

بقیه در صفحهٔ ۸

سی تیر

قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران جای ویژه‌ای دارد. این قیام نمایش با شکوهی از وحدت فکری و عملی نیروهای انقلابی و دمکراتیک میهن ما در مبارزه با امپریالیسم جهانخوار به رهبری آمریکاست.

مردم ایران در این روز تاریخی با قیام شکوهمند و حماسه‌آفرین خود که به قیمت خون هزاران تن از بهترین فرزندان این آب و خاک تمام شد، از دستاوردهای نهضت ضد استعماری ملی شدن صنعت نفت و از حکومت ملی دکتر محمد مصدق دفاع کردند.

در آستانهٔ سی تیر دربار خائن به فرمان امپریالیسم آمریکا و انگلیس و به یاری ایادی حلقه به گوش خود در مجلسین ـ سنا و شورا ـ دولت دکتر مصدق را با رأی عدم اعتماد ساقط کرد و یکی از نوکران مارک‌دار استعمار ـ قوام‌السلطنهٔ فئودال ـ را به صدارت نشاند.

قیام با تدارک قبلی آغاز شد. نیروهای دمکراتیک و ضد امپریالیست با غلبه بر سمپاشی‌ها و تفرقه‌اندازیهای لیبرالها و سازشکاران که به لقمه‌های چرب امپریالیسم آمریکا چشم دوخته بودند، به ندای یکدیگر گوش فرادادند و در یک صف واحد، با توطئهٔ امپریالیسم و دربار به مقابله برخاستند.

سازشکارانی که در جبههٔ ملی پشت مصدق را در مجلس خالی کرده بودند، در برابر اتحاد نظری و عملی وفاداران راه دکتر مصدق، روحانیان مترقی و سازمانهای انقلابی کارگری به پستوها پناه بردند و از مردم خواستند که آرام بگیرند و برای دفع شر مسکوبند.

معجزهٔ نیروهای ضد دربار و ضد امپریالیست به ثمر نشست. نخست کارگران غیور آبادان و سپس کارگران کارخانه‌های تهران با اعتصابات عظیم خود آژیر قیام را برای سرنگونی دولت شبه کودتائی قوام خائن به صدا درآوردند. در پی این اعتصابات بازار تهران و اصناف به میدان آمدند و مغازه‌ها و دکان‌ها به پشتیبانی از حکومت دکتر محمد مصدق بسته شد.

روز سی تیر جنبش اعتراضی مردم به اوج خود رسید و به نبرد خیابانی با تانکها و نیروهای مسلح دربار تبدیل شد.

قیام خلقی مردم با دادن هزاران شهید پاکباخته نیروی

بقیه در صفحهٔ ۷

اتحاد مردم شماره ۳۹ دوره اول دوشنبه ۳۰ تیر ۱۳۵۹

طبقهٔ کارگر

قسمت سوم

روند "پرولتریزه شدن" روشنفکر میتواند منجر بدان شود که ـ اگر خواسته باشیم اصطلاحات قرار دادی بکار بریم ـ مفهوم "تخصص پیشرفته" با آموزش عالی که با کارآموزی معتنابهی در امر تولید تکمیل شده باشد معادل گردد. این خود تکمیل نظرات این گروه نخستین را به حساب کارگران صاحب تخصص عالی از گروه دوم دشوارتر خواهد ساخت. بعلاوه کارگران صاحب تخصص عالی ممکن است تحت فشار مهندسان و تکنسین ها از گروه نخست رانده شوند و به گروه دوم بپیوندند.

از لحاظ تاریخی پرولتاریای یدی محکوم به زوال است؛ اما این روند در زمان بسیار درازی است.

کارگران کشاورزی که مستقیما به تولید صنعتی و تولید خدمات مربوط نمیشوند، از حیث خصلت کارشان به گروه کارگران یدی نزدیک اند. بسیاری از آنها از کارگران بی تخصص اند.

کارکنان تجارت و ادارات در اختلاف با پرولتاریای صنعتی به یک کار غیرتولیدی اشتغال دارند. از این رو، بجاست که آنان در شمار غیرمولدین قرار گیرند. غیرمولدین گروهی بمراتب وسیع تر از پرولتاریای تجارت و ادارات هستند. کارکنان قلمرو خدمات، مالی و تجارت و گروههای معینی از کارکنان که بنا بر خصلت عمدهٔ طبقاتی، رابطه شان با مالکیت بر وسائل تولید، نقش شان در سازمان اجتماعی کار، سطح و امکانات درآمد هایشان تفاوتی با پرولتاریا ندارند، در شمار غیرمولدین محسوب میشوند.

در اینجا ما با دو گروه کوچک روبرو میشویم: یکی کارگرانی که بطور اساسی به کار فکری اشتغال دارند و دیگری کارگرانی که عمدتا به کار یدی میپردازند.

در مجموع آنچه برای کارگران گروه اخیر ویژگی دارد، افزایش آنها در برابر خرده بورژوازی و مزرعه دارانی است که در شرایط پرولتریزه شدن قرار گرفته و نیز کارگرانی است که از بخش های سنتی صنعت" رها شده اند". این وضعیت نمیتواند روی شعور طبقاتی این گروه و روانشناسی اجتماعی اش بی تأثیر باشد.



با فعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان آشنا شویم

این گروه طبقهٔ کارگر پیوسته وسعت می یابد. چنانکه، از آغاز تا پایان سالهای ۶۰ در ایالات متحدهٔ آمریکا سهم زحمتکشان خدمات نسبت به کل مزد بگیران از ۱۱/۸٪ تا ۱۲/۵٪ در کشورهای بازار مشترک از ۹/۷٪ تا ۳۳٪ و در ژاپن از ۳/۸٪ تا ۸/۶٪ افزایش یافته است.

زحمتکشان خدمات که باید تجارت، سیستم اعتباری و مالی و ادارات دولتی و اجتماعی را هم به آن افزود، در ایالات متحدهٔ آمریکا و کانادا بیش از نیمی از مزد بگیران را تشکیل میدهند. براساس این آمار ملاحظه میشود که درصد پرولتاریای مربوط به گروه "کارگران غیرمولد" بالنسبه زیاد است.

در اینجا باید به بررسی خیل بیکاران پرداخت که گروه پرشمار پرولتاریای مدرن را تشکیل میدهند. این گروه نمایندگان بخشهای مهم پرولتاریای کشورهای سرمایه داری: کارگران صنعتی، کشاورزی، تجارت، و ادارات را در بر میگیرد. این گروه از حیث کمی و آنچه مربوط به سن است، ثابت نیست. بعلاوه، مسئلهٔ بیکاری منحصر به کارگران نیست، بلکه مهندسان، تکنسین ـ ها و سایر روشنفکران را که کاری برای اشتغال نیروی کارشان پیدا نکرده اند در بر میگیرد.

البته، بیکاری نخست کارگران را زیر ضربه قرار میدهد. طبق آمار رسمی و بنا بر واقعیت آنها اکثریت قاطع بیکاران را تشکیل میدهند.

بورژوازی از بیکاری به عنوان وسیلهٔ اعمال فشار بر کارگران و "پرولترهای فکری" استفاده میکند. خطر بیکاری در مقیاس معینی موجب تمرکز کردن برخورد طبقاتی میشود، به تحکیم استثمار سرمایه داری کمک میکند و مصنوعا خشونت های نژادی را برمی انگیزد.

در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری نسلی از کارگران وجود دارند که از ابتدا تا انتهای عمر کار پیدا نمیکنند و معمولا از محل اعانات دولت بورژوائی زندگی خود را میگذرانند. این افراد بنا بر موقعیت و روانشناسی خود به طبقهٔ کارگر نزدیک اند. آنها عملا نوع جدید لومپن پرولتریا را تشکیل میدهند. دولت بورژوائی مصنوعا این گروه را بوجود میآورد.

دولت سرمایه داری ثروتمندان را ثروتمند تر و فقیران را فقیرتر میسازد. هر سال ۱۵۰۰ نفر در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری چون ایالات متحدهٔ آمریکا بواسطهٔ سوء تغذیه جان میسپارند. البته این رقم رسمی است و واقعیت را چنانکه هست منعکس نمی سازد.

سرنوشت کارگران بیکار در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری با چنین مناظر غم انگیزی روبروست.

در پایان روی این واقعیت تأکید میکنیم که این تقسیم به گروه ـ ها جنبهٔ قرار دادی دارد و همه را در بر نمیگیرد. این کوشش در گروه بندی تنها برای کسانی لازم است که میخواهند موضعگیری های ایدئولوگهای چپ جدید را تحلیل کنند که سبکسرانه طبقه کارگر را به بورژوا مآب شدن متهم میکنند و منکر نقش انقلابی پرولتاریا هستند. در عین حال، رفتار متفاوت نسبت به واحد های مختلف طبقهٔ کارگر در تحلیل علمی نیروی انقلابی طبقهٔ کارگر را آسان میکند. بررسی قشرهای پرولتاریای مدرن در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری به ما امکان میدهد، شیوه ای که بقول لنین "ایدئولوژی امپریالیستی در طبقهٔ کارگر نفوذ میکند" روشن شود.

تانزانیا در کارزار...

دگرگونیهای مورد نظر در جهات مختلف به مرحله عمل در آمد. پی بنای سیاست اجتماعی ـ اقتصادی برای دولت عبارت بود از در دست گرفتن شاخه های کلیدی از راه کاهش گسترهٔ فعالیت سرمایه خارجی و ایجاد بخش استوار دولتی. در کشاورزی که قریب ۹۰٪ جمعیت را فرا میگرفت تکیه اصلی روی تأسیس روستاهای "اوجاماآ" قرار داشت. همچنین لازم بود که زحمتکشان در مدیریت تولید و زندگی اجتماعی شرکت داده شوند. در زمینه کار ایدئولوژیک می بایست تشریح سیاست حزب دولت و تربیت کیفیت های نوین اخلاقی براساس روح جامعه در حال سازندگی پایه کار قرار گیرد.

بنا براین، تانزانیا امروز در چه وضعی قرار دارد؟

پایه های بخش دولتی از همان فردای تصویب اعلامیه آروشا شالوده ریزی شد. نخست اقدامات زیر انجام گرفت: ملی کردن بانکها، مؤسسات بیمه، شرکت ها و مؤسسات بزرگی که عمدتا متعلق به سرمایه خارجی به ویژه بریتانیایی بوده است. در سالهای بعد این بخش جنینی به موهبت ساختمان کارخانه های جدید یا خرید تمام یا بخشی از سهام شرکتهای خصوصی رشد یافت. تجارت خارجی ملی شد، ایجاد مغازه ها و بنگاههای تعاونی مورد تشویق قرار گرفت. کمبود مسکن در شهرها و اجاره ـ های سود اگرانه دولت را وادار کرد با پرداخت غرامت در صورت مشروعیت مالکیت خانه های بزرگ و متوسط را ضبط نماید.

صنعت با تعداد قابل ملاحظه ای از مؤسسات بزرگ و کوچک که غالبا به کمک منابع محلی به تولید وسایل کشاورزی، لاستیک، کود های مصنوعی، لوازم رادیو، دوچرخه، سیمان وغیره می پردازند، تقویت یافته است. طبق ارقام رسمی تولید صنعتی از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۷ سه برابر شد، در صورتیکه تعداد کارکنان شاغل در صنعت ۲/۵ بار افزایش یافته است. دولت توجه زیادی به صنعت مبذول میدارد و امید زیادی به آن بسته است. با وجود این، تولید صنعت هنوز ۱۰٪ محصول ناخالص ملی را تشکیل میدهد. اولویت اکنون با صنایع تبدیل مواد محلی است. تهیه مواد اولیه کشاورزی و تولید کالا های ضروری اولیه را باید از تولیدات مهم این صنعت دانست. استخراج معادن زغال سنگ، سنگ آهن و سازمان دادن تولید سلولز و کاغذ مورد بررسی قرار گرفته است. در برنامه پنجساله کنونی (۱۹۸۱ـ۱۹۷۷) ۵ میلیارد شلینگ (هر ۸/۲۹ شلینگ ۱ دلار آمریکائی است) سرمایه گذاری در صنعت پیش بینی شده است.

در روستاها، اندیشه "اوجاماآ" (سوسیالیسم همبودی) که منشأ آن شکلهای سنتی کشاورزی است، بطور قابل ملاحظه پیشرفت نموده است. نوسازی کشاورزی براساس "اوجاماآ" ـ می بایست این امکان را فراهم آورد که تانیو مسایل متعدد اجتماعی ـ اقتصادی را حل کند. از اینرو، ابتداء لازم بود بورژوازی روستایی آفریقایی خنثی شود. سپس سلول اقتصادی و فرهنگی روستا بوجود آید تا در پرتو آن بتوان به یگانگی کشاورزی ـ فنی مدرن که وثیقه بهترین بهره وری هاست کمک نمود و شرایط ضرور را برای برخورداری روستاییان از آموزش ابتدایی و کمک پزشکی فراهم ساخت و سرانجام با این مقدمات روح همیاری و جمع گرایی را در دهقانان دمید.

اکنون قریب ۱۴ میلیون نفر به دهکده های "اوجاماآ" ها که تعداد شان تقریبا ۸۰۰۰ واحد است، مربوط میشوند. دولت برای ساختن مدرسه، مراکز بهداشتی و همچنین حفر کانالهای آب و ذخیره سازی آب برای آبیاری زمینها که عمدتا در مناطق حاره واقع اند، کمک مالی فراوان می کند. برای باقیمانده، دهقان همه استطاعت های خود را در مورد قطعه زمین خود که مانند گذشته کشت شده و محصول ناچیزی از آن بدست می آید، بکار می گیرد. بنا براین "اوجاماآ" مکلف است انبوهی از مسایل مربوط به سازماندهی و افزایش تولید را حل کند، مسایلی که حل آنها هنوز مستلزم سرمایه گذاری ها و کمک ـ ها از جانب دولت است.

هرگز ایجاد یک جامعه نوین بدون ستردن داغ استعمار از جبین اقتصاد، مناسبات اجتماعی و معنویات مردم ممکن نیست. دگرگونیهای ترقیخواهانه فقط با مبارزه قاطعانه تحقق میپذیرد. باید مقاومت نیروهای واپسگرا را با استفاده از همه امکانات و ـ وسایل برای نجات انقلاب و خدمت واقعی به منافع توده های خلق در هم شکست.

البته همه دشواریها داخلی نیست، دشواریهای "وارداتی" هم وجود دارد. در حقیقت، اقتصاد تانزانیا که هنوز با جهان سرمایه داری پیوند نزدیک دارد، از آسیب های تورم و سایر عوامل بحران زا که خاص قانون سرمایه است، در امان نیست.

برای غلبه بر مشکلات باید همه منابع داخلی را از راه کاهش ورود اشیاء تجملی، بهبود سیستم مالیاتی و بالا بردن عوارض گمرکی و تعرفه های هوایی بسیج نمود. کاهش ارزش شلینگ بمیزان ۱۰٪ که در ژانویه ۱۹۷۹ صورت گرفت بمنظور ترغیب تولید کشت صنعتی برای صادرات بود. بدیهی است که این کار ترقی مساوی قیمت کالا های وارداتی را در پی داشت. رهبران تانزانیا عقیده دارند که مسائل می توانند براساس کوشش های منضبط

بقیه در صفحهٔ ۸

مرثیه شکوه شهادت

ای ساکنان شهر شهادت!
ای خیل بی گناه مهاجر!
امروز در زمانهٔ آزادی
با شعر خونتان شده جاوید
هر یادتان حماسهٔ خشمی است
آتشفشان کینهٔ نسلی است
شطی است سوی چشمهٔ خورشید

****

در گورهای کوچک گمنام
در لحظه های پاک نجابت
این خواب نقره گین شما دانم
خواب شقایق است
دیدار در نهایت میعاد است
هر قطرهٔ خونتان به دل خاک
باغی پر از ترانهٔ مرجان است
آلاله های وحشی فردا
فواره های آتش و فریاد است

****

هان ای کبوتران مسافر!
زی سرخ شهر خنجر و خون و خاک
فریاد کودکان برهنه
پرخاش مادران گرسنه
اندوه همسران علیل زار
ره توشه های هجرت
نذر ره شهادت تان باد!

****

آنکس که دستهای سیاهش را
با خون گرمتان به حنا بست
افتاده است لاشهٔ سنگینش
در پرتگاه نفرت و نفرین
گندیده روی زانوی عفریت شب تنش
خون هزار رستم دستان به گردنش

لطیف ناظمی شاعر افغان



هوشنگ پورکریم

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران از آغاز تاکنون (۱۱)

ادامهٔ قسمت چهارم:

جامعهٔ روستائی از عهد دولت های ماد و پارس تا انقراض ساسانیان

تاکنون، ضمن نقل قول از مدارک تاریخی، دربارهٔ وضعیّت عمومی جامعهٔ روستائی ایران در عهد دولت ساسانی و دربارهٔ دو طبقهٔ بارز اجتماعی در آن جامعه، یکی "واستریوشان" و دیگری "دیهکانان" ("دهگانان"، "دهاقین")، به حد کافی صحبت شد. از این مدارک به آسانی نتیجه گرفته میشود که "واستریوشان"، یعنی زحمتکشانی که در انواع رشته های زراعی و دام پروری فعّالیت میکردند، از مالکیّت بر وسایل تولید محروم بودند، مالکیت در چنگ جناح حاکمه بود. این جناح از "دیهکانان"، "وزرگان" (بزرگان)، حکام ایالات و سپهبدان، "اثواران" (لایهٔ فوقانی روحانیون زرتشتی)، اعیان و رؤسای قبایل، خاندانهای منسوب به دربار سلطنتی و در رأس همه‌شان شخص پادشاه ترکیب می شد. آنان، به‌کمك "دیوان" و دستگاه دولتی وکارکنان لشکری وکشوری دولت، ازمردم و در درجهٔ اول از "واستریوشان" باج می ستاندند و بر مملکت حکومت میکردند. از بین جناح حاکمه، "دیهکانان" که به قول "مجمل التواریخ" (چاپ فارسی) "خداوند ضیاع و املاك" بودند (۱) و در روستا بسر میبردند، مستقیماً با زحمتکشان جامعه روستائی ارتباط داشتند و یکی از وظایف مهم آنان در قبال دولت، چنانکه از قول "کریستن سِن" نقل شد، "جمع خراج بوده" که از این زحمتکشان وصول میکردند.

"خراج" را در آن زمان، به زبان "پهلوی"، "خراگ" می نامیدند که بر اراضی زراعی و باغ و بستان وضع میشد. غیر از آن، مالیات سرانه هم میگرفتند که "گزیت" یا "سرگزیت" می نامیدند، واژه ای که بنا به استنباطِ "کریستن سِن" و "نُلدکه" از زبان "آرامی" به عاریه گرفته شده بود. "گزیت"، بعداً، یعنی پس از فتوحات اعراب، بصورت معرّب و به نام "جزیه" اخذ میشد.

"کریستن سِن"، در یك اثر دیگر خود، دربارهٔ "مالیهٔ" دولت ساسانی نوشته است که "مهمترین درآمد دولتی خراج ارضی و باج شخصی بود" (۲). باج شخصی یا "گزیت"، چنانکه گفته‌شد مالیاتی بود که در بین مؤدیان بصورت سرانه توزیع و از آنان وصول میشد؛ درحالیکه:

"... توزیع خراج ارضی در میان رعایا به این ترتیب بود که پس از تقویمِ محصولِ هربلوکی به نسبت حاصلخیزی زمین از یك ششم الی یك سوم حاصل را دولت میگرفت..." (۳).

"کریستن سن"، از قول مؤلف "اخبار الطوال" (ابوحنیفه دینوری)، راجع به میزان خراج ارضی در حاشیه افزوده است که:

"بنا به روایت دینوری از یك عشر تا نصف محصول اخذ می شده. دوری و نزدیکی به شهر را هم بحساب می آوردند"

گذشته از "دینوری"، چند یك از تاریخ نویسان دیگر در قرون اولیهٔ دورهٔ اسلامی راجع به نحوه و میزان وصول خراج در عهدِ دولت ساسانی روایات کم‌وبیش معتبری نقل کرده اند. از جمله "بلعمی"، در حدود هزار سال پیش، در "تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری" شرح تقریباً مفصّلی راجع به خراج در پادشاهی "قباد" و "انوشیروان" آورده است. از مجموع این روایات استنباط شده است که تا پادشاهی "قباد" خراج ارضی به صورتی شبیه "مزارعه" و "مقاسمه" بود، یعنی سهمی از محصول را میگرفتند. ولی "قباد" این رسم را که موجب می شد محصول تا آمدن عاملِ خراج بلاتکلیف باقی بماند و چه بسا به خراج پرداز و خراج ستان خساراتی برسد تغییر داد. بنا به روایت "طبری" و "بلعمی" انگیزهٔ این تغییر به واقعه ای منسوب میشود که بموجب آن روزی "قباد" به قصد شکار و همراه ملازمانِ خود سوار بر اسب میرفت:

"... و موبد موبدان با وی بود. پس قباد تنها از پس صیدی شد، و وقتِ انگور رسیدن بود، قباد بسر کوهی رسید نظر کرد بزیر آن کوه دیهی دید، چشم او بر زنی افتاد که بر سر تنور ایستاده بود و نان همی پخت، و پسرکی خرد سه ساله پیش وی ایستاده، ناگاه بباغ اندر آمد وخوشهٔ انگور بگرفت که بخورد، آن زن پسرك را بزد و نگذاشت که آن انگور را بخورد، و آن انگور از وی باز ستد و بر شاخ رز بست..." (۴).

"قباد" که از رفتارِ زنِ روستائی متعجّب شده بود به قصد او از کوه فرود آمد:

"... و بدر آن باغ رفت و آن زن را گفت: این رز از آن کیست؟ گفت: از آن من. گفت: این کودك از آن کیست؟ گفت از آن من، گفت: آن انگور را از وی چرا گرفتی و ورا بزدی و این مقدار انگور بفرزند خود روا نداشتی؟ زن گفت ما را برخواستهٔ خویش امر نیست زیراکه مَلِك را اندرین نصیب است تا کسِ مَلِك نیاید و بهرهٔ مَلِك جدا نکند و حرز نکند، ما دست بدین نیاریم کردن. قباد گفت: این که تو همیگویی در همهٔ پادشاهی چنین است؟ گفت: همه جای چنین است. قباد را دل بسوخت بر رعیّت، و بر سر کوه برشد تا سپاه فراز آمدند و موبد موبدان بیامد. قباد این قصه با وبگفت و گفت من این قصه نپسندم که کس خواستهٔ خود را تصرف نیارد کردن از جهت من، و درخت بنشانند و بار آورد و از بهر من دست بدان نیارند کردن..." (۵).

سرانجام "قباد" از "موبد موبدان" خواست که تدبیری بیاندیشد:

"... موبد موبدان و وزیران گفتند این را تدبیر آنست که زمینهای همهٔ مملکت و رَزها را همه مساحت کنند، تا چند جفت بُوَدی و درختان بارآور بشمر تا چند بُود. پس بر هر جفتی زمین و جفتی رَز و بر هر درختی بارآور خراجی معیّن کنی. بر هر جفتی زمین یك درم یا دو یا سه کم و بیش چنانکه واجب آید بحکم تنگی زمین و نزدیکی و دوری آب، تا هرچند خواهند کنند، و وظیفه بر ایشان درم بُود. و هرگاه که خواهند بستانند. قباد گفت: چنین کنید، و بخانه شد، و مسّاحان را گرد کرد تا همهٔ مملکت را مساحت کنند. و این بآخر عمر قباد بود، و ورا مرگ فراز آمد، و هنوز مساحت تمام نکرده بودند. پس چون دانست خواهد مردن انوشروان را بفرمود که این مساحت را تمام کن، و این وظیفه خراج بنه، انوشروان آن مساحت تمام کرد و خراج معیّن کرد، و این در اخبار انوشروان گفته‌شود.» (۶)

پس، بنا براین روایت، در پادشاهی "قباد" رسم خراج به صورتی تغییر یافت که بعداً "مساحت" نامیده میشد. یعنی میزان خراج را برحسب وسعت مزرعه یا باغ تعیین میکردند و کاری به میزان محصول نداشتند. گویاکه این تغییر با تعدیلی در وضع خراج همراه بود، چنانکه "فردوسی" هم وقتی از پادشاهی "انوشیروان" یاد می‌کند، در خصوص وضعیّت خراج در عهد شاهان قبل از "انوشیروان" و از جمله در عهد پدرش "قباد" گفته است:

"زشاهان هرآنکس که بُد بیش از وی
اگرکم بد ش گاه اگر بیش از وی

بجستند بهره زکشت و درود
نرستست کس پیش از این نابسود

سه یك بود یا چار یك بهرشاه
قباد آمد و ده یك آورد راه

زده یك برآن بُد که کمترکند
بکوشد که کهتر چو مهتر کند

زمانه ندادش بر آن بر درنگ
بدریا بس ایمن مشو بر نهنگ" (۷).

اصلاحاتی را که "فردوسی" از آن یاد میکند، و "طبری" و "بلعمی" انگیزه اش را به واقعهٔ برخورد "قباد" با زن روستائی منسوب میکنند، باید ناشی از اثرات "جنبش مزدکیان" باشد که در همین زمانِ "قباد" به وقوع پیوست. زیرا در آن عهد، زحمتکشان جامعهٔ روستائی در نهضت های علیه اشراف و ملاکان بزرگ و دولتِ حامیِ آنان شرکت میکردند. بزرگترین این نهضت ها، یعنی نهضت "مزدکیان" که از سال ۴۹۴ میلادی به صورت پردامنه‌ای مدت سی سال دوام داشت، دستگاه سلطنتی "قباد" را وادار کرده بود که با آن مدارا کند. بنا براین، تعدیل خراج ارضی بسود زحمتکشان روستائی، از جملهٔ دست آوردهائی بود که ضمن عقب نشینی جناح حاکمه در قبال آن نهضت اتفاق افتاده است، هرچند که تاریخ نویسانی نظیر "بلعمی" بی‌توجه به علّت اصلی و عمداً‌ش انگیزهٔ آن را بصورت حکایت فوق روایت کرده باشند.

طبعاً در اینجا قصد آن نیست که نهضت مزدکیان تشریح شود. راجع به این نهضت، اگرنه هنوز بقدر کافی، ولی هزار بار بهتر از آنچه که در اینجا بتوان درباره‌اش نوشت، مطالب گرانقدری در سالهای اخیر نوشته‌شده است. در اینجا، تنها باید خاطرنشان کرد که محرومان جامعه در آن عهد و خصوصاً زحمتکشان روستائی به گواهی مدارك تاریخی در این نهضت پردامنه شرکت داشتند. به علاوه، بقول "پیگولوسکایا"، چنانکه "احسان طبری" آن را نقل میکند، اندیشهٔ عدالت جوئی و برابری را مزدك از پدیدهٔ "همبائیه" میگیرد که عبارت بود از تعاون و مالکیّت "مُشاع" یا عمومیِ اجتماعاتِ روستائی بر اراضی. این پدیده، در جامعه‌ای که اقتصادِ کهن و "نظام دودمانی" در آن در حال متلاشی شدن قطعی و نهائی بود و مالکیّت بر اراضی برای گروههایِ جناح حاکمهٔ آن بسط مییافت، به خوبی میتوانست به آرمان محرومان روستائی تبدیل شود و الهام بخش مزدك باشد. وقتی که اشراف و اعیان، اراضی تحت مالکیّتِ عمومی اجتماعاتِ روستائی را غصب و یا روستائیان خرده مالك را ناچار به فروش اراضی خود میکردند، تمایل به بازگشت به مالکیّت عمومی که در توده‌ها مردم قوّت داشت به هستهٔ اصلی و اولیهٔ اندیشه های مساوات خواهی و عدالت جوئیِ مزدك تبدیل شد. به همین لحاظ بقول "احسان طبری":

"... مزدك "کمونیسم" خود را دربارهٔ تساوی برخورداری از نعم مادّی از اثیر دماغ خود استخراج نکرده و مسلماً ناظر به واقعیات عینی زمان خود بوده است. کمونیسم دهقانیِ مزدك ندائی بود برای بازگشت به مالکیّت مشاع که فئودالیسم آن را متلاشی میساخت، برای بازگشت به مساوات دودمانی که رشد جامعهٔ فئودالی آن را برهم میزد" (۸).

ادامه دارد

یادداشت‌ها:

۱ــ به تصحیح بهار، صفحهٔ ۴۲۰

۲ــ آ. کریستن سِن: "ایران در زمان ساسانیان"، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۷، صفحهٔ ۷۶

۳ــ همان منبع، همان صفحه

۴و۵و۶ــ "تاریخ بلعمی"، با تصحیح بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، از انتشارات کتابفروشی زوار، جلد دوم، صفحات ۹۷۱ و ۹۷۲

۷ــ "شاهنامهٔ فردوسی"، از انتشارات انستیتوی خاورشناسی، مسکو، ۱۹۷۰، صفحات ۵۶ و ۵۷

۸ــ احسان طبری: "... جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران"، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۴۸، صفحهٔ ۱۲۰

بقیه گواهی چشم و گوش...

از نردبان آویخته به بدنهٔ هواپیما بالا میروم. محوطه‌ای تنگ و باریک، با سقف کوتاه. نیم خمیده، خود را به صندلی ردیف سوم میرسانم و کنار روزن جا میگیرم. گرما ست. مدتی می‌گذرد تا همه سوار شوند. خانم مهماندار هواپیما فراموش نمیکند که از همراهان افغانی‌مان خشاب فشنگ تپانچه‌هاشان را بگیرد. نگاه می‌کنم. بیست و چند نفری هستیم. هواپیمای دیگری هم در این مسیر با ما خواهد بود.

خلبان و کمك خلبان به کابین خود در دماغهٔ هواپیما میآیند. در و پرده‌ای در میان نیست. میبینم که موتور را روشن میکنند. پروانه‌ها به گردش میافتند. ابتدا به ناباوری و گوئی به بازی سپس، با خرخری ناشکیبا، تند و تندتر میچرخند. خلبان دسته‌ای را که بالای سرش بر سقف کابین کار گذاشته‌اند میکشد. و اینك هواپیما برزمین میرود، سرعت میگیرد و یکباره از جا کنده میشود.

در آسمان کابل چرخی میزنیم و اوج میگیریم. شهر در بستر کناره‌های چند دره گسترده است. در پهنهٔ میانی آن که از دو سو کشیده میشود، خانه‌ها و خیابان‌ها، باغ و درخت و سبزه، کاخها و دولت سراها. و در حاشیه که وسعت خاك گرفته‌ای دارد، خانه‌های کاهگلی تا کمرکش تپه‌های کچل آفتاب سوخته بالا میرود و هریك را جداجدا در میان میگیرد. بیابانهای سربالا، در دل شهر.

این کومه‌های رنج را من دیده‌ام. آنجا راه ماشین رو نیست. برق نیست. آب نیست. ساکنانش از روستائیانی هستند که در این دو سه سال به پایتخت پناه آورده‌اند و جمعیت شهر را از مرز میلیون گذرانده‌اند. کار عظیم و دشوار ساز زندگی اینجا در پیش است، به دست و برای مستضعفان افغان... اگر کارافزایان دور و نزدیك بگذارند. و میگذارند. چاره‌ای نخواهند داشت. اما لحظه‌های سختی است که باید از سرگذراند. باز به همت همان مستضعفان.

رو به جنوب در پروازیم. از فراز رشته کوههای بلند میگذریم. توده‌های انبوه سنگ، نوارهای باریك و پهن برف. آن پائین، در نشیب دره‌هائی که یکی پس از دیگری آغوش میگشایند، مارپیچ رودها و سبزهٔ نوار کشتزارها و بیشه‌ها. و باز گنبدهای برهم نهادهٔ خاك و سنگ، اخرائی و قهوه‌ای و سبز و نارنجی و کبود، رگه‌های برف و باریکه‌های گیاه در آغوش صخره‌ها. پرواز در دهلیز گرفتهٔ دو کوه، با تکانهای شدید و دلهرهٔ برخورد و سقوط در قعرهای بستهٔ بی فریاد.

پس از نیم ساعت، دره‌ای پهناور به پیشواز میآید. جائی سرسبز و پرآب، با شالیزارهائی بر کناره‌های هموار رود. هواپیما از ارتفاع خود میکاهد و از فراز درختها و خانه‌های روستائی میگذرد. اینك خوست، شهرکی در سی کیلومتری مرز پاکستان با ساختمانهای نظامی‌اش و محوطهٔ بازی که در آن فرود میآئیم. جابجا، آشیانه‌های مسلسل، یکی دو تانك، یك هلیکوپتر و گروهی سرباز و افراد مسلح غیرنظامی. دگرمن (سرگرد) احمد علی، فرماندهٔ هنگ ۲۵ پیاده، با چند تن کارمند ارتشی و کادر حزبی پیش میآیند. مهمانداران ما را به هم معرفی میکنند. برخوردی ساده، با صمیمیتی خویشتن‌دار. وقت کم است. جیپ‌ها آماده‌اند. مهمانان سوار میشوند. فرمانده لطف میکند و مرا در ماشین سواری سیاه‌رنگ خود که رانندگی‌اش را سربازی به عهده دارد می‌نشاند.

از جادهٔ خاکی در سایهٔ درختان میرویم. کشتزارهای گندم و جو و جالیز حبوبات از دو سو دیده میشود، سبز و انبوه، در زمین‌هائی نه چندان بزرگ. منطقهٔ پرنعمت خرده مالکی، که میشنوم سالی دو بار از آن محصول برمیدارند. جا به جا، بالای دیوارهٔ سبزپوش خندق‌ها، گاو و گوسفند در چرا هستند، مرغ و خروس زمین را نك میزنند. در راه به گاریهای تك اسبه و نوجوانان چرخ‌سوار برمیخوریم که به ما کوچه میدهند. موتورسیکلت‌ها و یکی دو ماشین باری انباشته به کالا و مسافر، خود را کنار میکشند و همچنان میروند. با اینهمه، نمیتوان فراموش کرد که در منطقهٔ نظامی هستیم. سربازان و مردان مسلح قبائل، تفنگ یا کالاشینکف از دوش آویخته، فراوان دیده میشوند و مراقب‌اند.

به روستای غرغشت میرسیم و پیاده میشویم. دبیرستان پسرانه، در ساختمانی یك طبقه با دیوارهای شیرآهك مالیده. کلاسها به یك راهرو دراز باز میشوند. به یکی از آنها سر میزنیم. درس ریاضی، سال چهارم. هیجده بیست دانش‌آموز بر نیمکتها نشسته‌اند و جمع ناشناختهٔ ما را به کنجکاوی ورانداز میکنند. پرسش و پاسخ، در حد اینگونه برخوردها. خوست و حومه‌اش سه دبیرستان پسرانه دارد و یك دخترانه. وضع آرام است. دبیران همه سر کار حاضر میشوند. درس فقه هم داریم، بله.

سرکشی به یك دو کلاس دیگر. و اینك کتابخانه: اتاقی باریك با فرش زیلو، کتابهائی چیده بر طاقچه‌ها، بیشتر چاپ ایران. نزد یك پنجره، یك میز کوچك و یك صندلی. دم در، گنجه‌ای که بالای آن عکس خاك خورده‌ای از فیدل کاسترو و نور محمد تره‌کی میتوان دید.

به حیاط دبیرستان میرویم. در و دروازه‌ای ندارد. زمینی صاف با حاشیهٔ درختان که یك تور والیبال دو نیمه‌اش میکند. جشن کوچکی ترتیب داده‌اند. در وسط، دو مرد با عمامهٔ سفید و سیاه، پیراهن دراز و شلوار فراخ پرچین، پاها برهنه، هریك طبلی دورویه، باریك و دراز، به گردن آویخته، ضرب شمرده و موزونی میگیرند. دانش‌آموزان، بزرگ و کوچك به ترتیب قد، حلقهٔ نیم‌بسته‌ای درست میکنند و به رقص قدم برمیدارند. گاه به راست و گاه برچپ نیم چرخی میزنند و کف‌ها به هم میکوبند. از همراهان افغانی ما و کسانی که به پیشواز ما آمده‌اند نیز کسانی به جمع می‌پیوندند. بی هیچ تکلف. و من میبینم که رئیس زیارمل، عضو کمیتهٔ ایالتی نیمروز که اخیراً مأمور خوست شده است، کالاشینکف خود را به دیگری میسپارد و به رقص درمیآید. ولی برکمرش، پاشنهٔ فلزی تپانچه‌اش سرك میکشد.



از غرغشت به مکتب تخنیکی (مدرسهٔ فنی) شهید محمد علی میرویم. راه چندان دور نیست. به زحمت، ده دقیقه‌ای با ماشین. از دروازه میگذریم و پیاده میشویم. ساختمانی بتونی. بوی نازك و بیمارنواز درختان اکالیپتوس که به فاصلهٔ کمی از مدخل ساختمان سر به آسمان کشیده‌اند. طبقهٔ دوم، تالاری پهناور با ستونهای چارگوش، و از دو سو، پنجره‌هائی در نیمهٔ بالائی دیوارهای سفید. جریان نرم هوا چیزی از گرما نمیکاهد. نمایندگان مردم محل و ریش‌سفیدان قبایل بر صندلیها نشسته‌اند و برای ما مهمانان، در ردیف جلو، نیمکت هائی خالی گذاشته‌اند. اینجا و آنجا، سربازان و تفنگداران داوطلب محلی ایستاده‌اند.

سکوئی تخته‌ای، قالی پوش، با دو بلندگو پیش روی ماست. منشی کمیتهٔ محلی حزب، به اتفاق مترجم، بالا میرود و خوش‌آمد میگوید. اشاره‌ای مختصر به آنچه انقلاب برای مردم به ارمغان آورده است و آنچه، در انحراف از اصول مردمی انقلاب، در زمان امین بر مردم گذشته است: تندروی و زور و فشار، زندان و مصادره، کشتار، و این بهانه‌ای شد تا ضد انقلاب به نام اسلام دست به فتنه بزند. تشویق فرار به آنسوی مرز. تشکیل گروههای مسلح در پاکستان. توطئهٔ سازمان یافتهٔ آمریکا و چین به کارپردازی ضیاءالحق. ولی مردم، پس از دیدن آنچه از غارت و آتش‌سوزی و دستبرد به مال و جان و ناموس کسان که این رخنه‌گران مرتکب شدند، دیگر پی برده‌اند که دشمن، در درون و بیرون مرز، کیست و چه میخواهد. از اینرو، خود به پاسداری دستاوردهای انقلاب برخاسته‌اند و گروه‌های مقاومت تشکیل داده‌اند، ـ و اینان که اینجا می بینید،



نمایندگانشان هستند. شورشیان دیگر جرأت رخنه‌گری ندارند. حزب و ارتش و افراد قبائل، دست در دست هم، بیدارند. منطقهٔ ما آرام است.

پس از او، مردی باریك و دراز از نمایندگان قبایل، با پیراهن سفید چرکتاب و مندیل سیاه و شلوار فراخ، ـ به گمانم ناس در زیر زبان، زیرا پیوسته آب دهن فرو میبرد، ـ پشت بلندگو میایستد و به نام حاضران وفاداری خود را به انقلاب تا سرحد جانبازی در راه آن بازمیگوید و با کف زدنها و هلهله روبرو میشود.

چلچله‌ای از پنجرهٔ سمت چپ به درون میآید و یك دو بار بر فراز سرها پرواز میکند و بیرون میرود. شاد باش، و سپاس آزادی بال‌ها! از جمع مهمانان، چند تن ـ از جمله، نمایندگان اتیوپی، کنگرهٔ ملی آفریقا، کویت و فلسطین، و جوان سیاهی از جنبش ملی ضد امپریالیستی آمریکا ـ میروند و سخنانی در پشتیبانی از حق افغانستان به انتخاب آزادانهٔ راه انقلابی خود میگویند و وعدهٔ بازگفت حقیقت کار در بازگشت به کشور خویش میدهند.

وقت میگذرد. باز کسانی داوطلب سخن گفتن‌اند. اما برنامهٔ دیگری هست: بازدید یك موضع نظامی، مشرف به مرز. و پیش از آن باید چیزی خورد. خسته و گرسنه‌ایم.

به محل فرماندهی هنگ میرویم. محوطه‌ای بی در و دروازه، با حاشیه‌ای از بوته و درخت. چند ساختمان بهم چسبیده، یك طبقه و دو طبقه. در سمت راست، بر سکوئی نه چندان بلند، تانکی می بینیم، با چند سرباز. ناهار خورده‌اند و دیگ و پلاوی را در پای شیرآب میشویند. پنجاه قدم دورتر، از چند پله بالا میرویم. سرسرائی و دهلیزی دراز، در سمت راست که در انتهای آن روشوئی، یا به گفتهٔ دوستان افغانی تشناب، قرار دارد. سمت چپ یك تالار بزرگ پت و پهن که چیزی از شبستان مسجد دارد، اما بی ستون. در صدر، چند نیمکت چرمی نرم و فراخ، گرداگرد تالار، ردیف صندلی‌ها، از همه دست.

می نشینیم. چای می‌آورند، در قوری، برای هر دو نفر یکی؛ و بجای قند نقل‌هائی تیره‌رنگ، مانده. "برگ سبزی است تحفهٔ درویش".

گفتگوی دوستانه، هر دو سه تن با هم. نماینده‌های فرانسه و بلژیك، کنار من نشسته‌اند. دربارهٔ ایران می‌پرسند. از امام خمینی و رهبری استوار ضد امپریالیستی ایشان می‌گویم که در هر گردش انحرافی که در آستانهٔ شکل گرفتن بود، با قاطعیت و گوئی به یك تکان سکان، بار دیگر کشتی انقلاب ما را به راستای درست در انداخته است. دوست بلژیکی سراغ از گروگانها می‌گیرد:

"تا کی میخواهید نگه‌شان دارید؟ همیشه که نمیتوان..."

"بله. ولی کار دو طرف دارد. آمریکا دستش در ایران به سالها جنایت آلوده است. هم اکنون هم توطئه میکند و نمیخواهد به واقعیت انقلاب ایران تن دهد. باید دست از لجاج بردارد و شاه و ثروت هنگفتی را که او و نزدیکان و کارگزارانش به غارت برده‌اند به ایران بازگرداند. راه دیگری نیست".

"آیا میتوانید اراده‌تان را به همچو غولی تحمیل کنید؟"

"تحمیل اراده نیست، بازگرفتن حق خود است. اما این غول که میگویید، دست و پایش را خدا بسته است، ـ خدا، یا آن که به هرحال افزار دست خدا است. آیا، در جهان امروز، چیزی از تعادل نیروها شنیده‌اید؟ .."

با برقی در چشمان، نگاه میکند و لبخند میزند. چیزی نمیگوید.

در سمت راستم، مهماندار افغانی خاموشم میبیند. پرواکنان با لحنی که نمیخواهد تلخ بنماید و بازخواست کننده باشد، میگوید:

"در زابل، ما تاکنون با چند تا از این مائوئیستهای ایرانی برخورد کرده‌ایم. می‌آیند و با عواملی که اینجا دارند ضربه‌ای میزنند و در میروند. دولت شما نمیخواهد جلوی اینها را بگیرد؟"

"امیدوارم، هرچه زودتر، روزی برسد که بخواهد."

"دیگر مثل زمان امین نیست. ما انقلاب ایران را صمیمانه تأیید میکنیم."

"بله. انقلابهای ایران و افغانستان تکیه‌گاه یکدیگرند. هر دو یك دشمن دارند: آمریکا و دست‌نشاندگانش در جهان سرمایه. ما باید بتوانیم زبان مشترك پیدا کنیم، و این زبان طغیان برضد فقر و عقب ماندگی و استثمار و استعمار است."

در انتهای تالار باز میشود. فرمانده و دیگر میزبانان از جا برمیخیزند و ما را به سر میز میخوانند. غذاهای افغانی، آش و بورانی و کباب سیخی و گوشت آب پز و پلو، کاسه‌های پر از میوه: آلوسیاه و گیلاس و زرد آلو. ضیافتی، هم ساده و هم رنگین، از آنگونه که در سربازخانه‌ها میتوان دید.

و خوشا گرسنگی! همه چیز به دهان خوشمزه می‌آید، حتی این گوشت آب پز که سخت جانی میکند.

وقت تنگ است. ناهار خورده نخورده، برمیخیزیم و به راه می‌افتیم. برای بازدید تپهٔ متون، موضع مستحکم نظامی مشرف بر مرز پاکستان.

ادامه دارد...

بقیه از شمارهٔ ۳۷ ترجمه: م. فرنوش

فصلی از کتاب داغستان من

از: رسول حمزه توف

از دفتر یادداشتم: بلژیک. در گردهم‌آئی شاعرانی از سراسر جهان شرکت کرده بودم. شاعرانی که به نمایندگی از کشورها و ملیت های مختلف آمده بودند. یک یک بر پشت میز خطابه رفتند و از مردم، فرهنگ، شعر، و آینده سرزمین خود سخن گفتند. اما نمایندگانی هم بودند مانند آن مجارستانی الاصل انگلیسی، آن استونیائی فرانسوی و آن لهستانی سانفرانسیسکوئی ... بله، اینطور بود. سرنوشت آنها را در سرزمین های دیگر، در ماورای دریاها و کوهستان ها، دور از مرز و بوم خود، پراکنده بود.

اما من بیش از همه از شاعری حیرت کردم که خطاب به حضار گفت:

"آقایان. شما از کشورهای مختلف به اینجا آمده‌اید و نماینده مردمان خود هستید. اما من نماینده هیچ کشور و هیچ ملت خاصی نیستم. من نماینده تمامی ملت ها و کشورها هستم. من نماینده شعرم. بله. من بارانی هستم که بر خاک می بارم، بی آنکه فکر کنم این خاک از آن کیست. من درختی هستم که در هر گوشه‌ای از جهان میتوانم شکوفا شوم".

با این سخنان، از سکو پائین آمد. بسیاری از مدعوین برای او کف زدند. اما من با خودم فکر کردم که: او درست می‌گوید. مسلما" ما شاعران، مسئول تمام جهان هستیم. اما کسی که به زادگاه خود وابستگی نداشته باشد، چگونه می‌تواند نماینده تمام جهان باشد؟ بنظر من او مثل مردی است که زادگاهش را ترک کرده، در سرزمین دیگری ساکن شده و همسر گرفته است و به مادر زن خود می گوید مادر. من هیچ ضدیتی با مادر زن ها ندارم. اما آخر مادر زن که هرگز مادر نمی شود.

وقتی از تو می پرسند، که هستی، تو می توانی مدرکت را، پاسپورتت را، که شامل تمام اطلاعات لازم است، ارائه بدهی. و وقتی از ملتی می پرسند که کیست او نیز، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و دولتمردانش را معرفی می کند.

انسان از همان ابتدای جوانی باید درک کند که به این جهان آمده است تا نماینده مردمش باشد و باید خود را برای ایفای این نقش آماده کند.

به مرد یک نام می دهند. یک پاپاخ و یک شمشیر، و از گهواره آوازهای مردمش را به او می آموزند.

سرنوشت به هرکجا که مرا ببرد، من همیشه احساس خواهم کرد که نماینده آن خاک، آن کوهستان، و آن دهکده ای هستم که آنجا برای نخستین بار آموختم که چگونه اسبم را باید زین کنم. من هرکجا که باشم، خود را فرستاده ویژه سرزمین داغستان می دانم.

اما در عین حال، هنگامی که به زادگاهم داغستان، باز می گردم، فرستاده ویژه تمام فرهنگ بشری، نماینده سراسر خاک شوروی و حتی گرداگرد جهان هستم:

درباره زادگاهم،
می خواهم چیزی بگویم، نمی توانم.
چند کیف سنگین پشت زین آویخته
می خواهم یکی شان کنم، نمی توانم.
درباره دنیا، به زبان مادری ام
می خواهم شعری بگویم، نمی توانم.
صندوقی یافته‌ام پر از جواهر
می خواهم بازش کنم، نمی توانم.

با همشهری هایم روی پشت بام مسطح ساکلیای من می نشینیم و من به سوألات متعدد آن ها جواب می دهم:

"در آن کشورهای دوردست، کسی از هموطنان را دیدی؟"

"هیچ جای دنیا کوههائی مثل کوههای ما پیدا می شود؟"

"در آن کشورهای بیگانه هیچ غم غربت می گرفتی؟ دلت برای دهکده تنگ می شد؟"

"مردم آنجا، چیزی درباره ما میدانند؟ اصلا" میدانند که ما هم روی این زمین زندگی می کنیم؟"

و من جواب می دهم:

"اگر ما خودمان را خوب نشناسیم، چطور آنها می توانند چیزی از ما بدانند؟ ما یک میلیون نفریم که در دامنهٔ سنگی کوههای داغستان جمع شده‌ایم. یک میلیون نفر که به چهل زبان مختلف حرف می زنیم ...".

"پس از خودمان به خودمان بگو و از ما به دیگران. به آنها که در پهنه زمین زندگی می‌کنند. در طول قرن ها، تاریخ ما با خون و خنجر نوشته شده است. این را به زبانی انسانی ترجمه کن. اگر تو که در دهکده تسادا متولد شده‌ای نتوانی این کار را بکنی، هیچکس نخواهد توانست.

آن دسته‌های گل مدتهاست که پژمرده‌اند و آن آدمک های برفی سالها است که آب شده‌اند، اما گل های داغستان و تصاویر کوه‌نشینان در اشعار پدر زندگی جاودان یافته‌اند.

یکبار، وقتی که هنوز جوان ناپخته‌ای بودم و پدر هم زنده بود، برای کاری به خون زاخ می‌رفتم. از جاده اصلی بیرون آمدم تا وارد کوره راه پدر شوم. پیرمردی مرا دید، راهم را گرفت و گفت:

"راهی که پدرت هموار کرده است رها کن، راه خود را بنا کن".

نصیحت او را پذیرفتم و به دنبال راه دیگری گشتم. راه اشعار من طویل و پر مشقت بوده است. اما هنوز آن راه را می‌روم و گل هائی که می چینم برای دسته گل خودم است.

در مسیر همان راه بود که فکر نوشتن این کتاب به ذهنم آمد.

نوشتن، همچون عمل بارداری است. مسلما" وضع حمل در موعد مقرر اتفاق می‌افتد، اما قبل از آن جنین باید در رحم مادر رشد کند تا به هنگام تولد با عرق جبین و درد و التهاب زاده شود. کتاب اینطور نوشته می شود.

"اسب های سرکش افکارت را دست چین کن. هر دونده‌ای را برجای خود بگذار و هیچیک را برتر از دیگری ندان. آنگاه آن ها را بر صفحات پاک چراگاه کاغذینت بتازان. بگذار تا افکارت بر صفحات کاغذ، همچون اسبان سرکش یا گله‌های بوفالو چهارنعل بتازند.

"اندیشه‌هایت را پنهان مکن، اگر پنهان کردی، آنوقت فراموش می کنی آن ها را کجا گذاشته‌ای. درست مثل خسیسی که فراموش می کند صندوق پولش را کجا پنهان کرده است، و از شدت طمع، پول را از دست می دهد.

"اما در عین حال، افکارت را در اختیار این و آن مگذار. ابزار گرانقیمت را به دست کودک نمی دهند تا با آن بازی کند. یا آن را می شکند، یا گم می کند و یا دست خودش را می برد.

"اسبت را هیچکس نمی تواند بهتر از خودت براند".

یک حکایت درباره راهی که پدرم پیمود: یک جادهٔ اتومبیل رو میان دهکدهٔ کوچک ما تسادا و شهرستان مهم خون زاخ، که مرکز ناحیه است، وجود دارد. پدر هر وقت که می خواست به خون زاخ برود، نه از این جاده معمولی، بلکه از بیراهه‌ای میرفت که خودش انتخاب کرده بود. بیراهه ای که خودش پیدا کرده، هموار کرده و هر صبح و عصر از آن استفاده کرده بود.

پدر مهارت زیادی در پیدا کردن گل های عجیب و زیبا داشت، از آن راه که می رفت این گل ها را می چید و دسته هائی عجیب تر و زیباتر می پیچید و مرتب می کرد.

زمستان ها، دو طرف راه، با برف آدمک، اسب و اسب سوار درست میکرد. مردم تسادا و خون زاخ می آمدند و این آدمک ها را تماشا و تحسین می کردند.

نام کودک را می توان قبل از تولدش انتخاب کرد. چه نامی می توانم به کتابم بدهم؟ نام یک گل؟ یک ستاره؟ آیا این نام را در کتاب های پر مغز دیگران باید بجویم؟

نه. من زین دیگری را بر اسب خود نمی بندم. نامی که از جای دیگر بگیری، تنها یک نام مستعار است. لقب است. هرگز نام حقیقی نیست.

همه این‌ها درست، اما اگر تو به دنبال نامی برای کتابت می گردی، باید اول ببینی که چه محتوائی می خواهی به کتاب بدهی و چه هدفی را می خواهی دنبال کنی. تو پاپاخی انتخاب میکنی که به اندازه سرت باشد، نه برعکس. طول سیم ها بستگی به اندازه پاندور دارد.

دهکده من، کوهستان من، داغستان من! شما لانه افکار، احساسات و آرزوهای من هستید. در این لانه بود که من پر و بال درآوردم و از این لانه بود که به‌سوی آسمان پر گشودم. آوازهای من همه از این لانه بر می خیزد. داغستان، خانه من است. داغستان، گهواره من است.

پس این همه جستجو برای چیست؟ در کوهستان نام پدربزرگ را بر پسر می‌گذارند. این کتاب فرزند افکار من است و من خود پسر داغستانم. پس نام کتاب را می گذارم "داغستان". آیا نامی مناسب تر، زیباتر، و دقیق تر می توان یافت؟

کشور یک سفیر کبیر را با پرچم روی اتومبیلش معرفی می کنند. کتاب من، کشور من است، و نامش پرچم آن.

اندیشه‌های یک نویسنده، در هر صفحه در هر سطر و بر سر هر کلمه با هم به بحث و جدل می پردازند. اندیشه های من نیز، بر سر نام کتاب با هم بحث می‌کنند و مانند وزیرانی که به یک کنفرانس بین المللی دعوت شده‌اند، حتی بر سر دستور جلسه، جنگ لفظی براه می اندازند.

به این ترتیب، یکی از وزراء پیشنهاد می کند که نام کتاب آینده از یک کلمه تشکیل شود: "داغستان". اما وزیر دیگر با این عقیده مخالفت می کند. کاغذ هائی را که جلویش قرار دارد مرتب می کند و می گوید:

"این فایده ندارد. این اصلا" فایده ندارد. چطور می خواهید نام یک کشور را روی یک جزوه کوچک بگذارید؟ اگر پاپاخ پدر را بر سر پسر بگذاری، سر توی کلاه گم می شود".

پیشنهاد کننده اعتراض می‌کند که:

"چرا فایده ندارد؟ وقتی که ماه در آسمان شناور است و تصویر آن توی رودخانه یا دریا می‌افتد، ما به آن تصویر هم می گوئیم "ماه" و نه چیز دیگر. آیا به نظر شما لازم است که برای آن تصویر نام دیگری اختراع کنیم؟ بله درست است، یک داستان هست که می گوید، روباهی، گرگی را قانع کرد که انعکاس ماه در آب، یک تکه چربی است و گرگ ابله هم برای گرفتن چربی جهید توی آب. اما این را هم بگویم که روباه معروف به حیله گری و فریبکاری است.

وزیر دیگر اصرار می‌کند که: "با این حال فایده‌ای ندارد. خوب نیست. اولا که داغستان یک مفهوم جغرافیائی دارد. شامل کوهها، رودخانه‌ها، تنگه ها، چشمه‌ها و حتی دریاهاست. وقتی که من کلمه "داغستان" را می شنوم، اول و قبل از همه چیز یک نقشه جغرافیائی جلو چشمم مجسم می شود".

من دخالت کردم: "آه، نه، قلب من لبریز از داغستان است و مطمئنا" قلبم یک نقشهٔ جغرافیائی نیست. داغستان من نه محدودهٔ جغرافیائی می شناسد و نه آرام و مداوم از قرنی به قرن دیگر پای می گذارد. کتاب من یک راهنمای داغستان نخواهد بود. من قرن ها را وامیدارم تا درهم بیامیزند و آنگاه جوهر وقایع تاریخی را بیرون می کشم. به این ترتیب اصل و جوهر مردم داغستان و کلمه "داغستان" را نشان می دهم.

ممکن است بنظر برسد که داغستان برای تمام داغستانی ها یک معنی دارد. اما هر یک از آن ها داغستان خودش را می شناسد.

من هم داغستان خودم را دارم. تنها داغستانی که می بینم و می شناسم. تار و پود این داغستان با تجربیات من و سایر داغستانی ها، در زمان حال و ادوار گذشته، بافته شده است. تار و پودش با آوازها و رودها، ضرب المثل ها و صخره‌ها، عقاب ها و نعل اسب ها، کوره راهها و انعکاس صداها در کوهستان بافته شده است.

از دفتر یادداشتم: در آسایشگاه کیسلوودسک هستم. یک هم اطاقی دارم که اهل ازبکستان است. ما می‌توانیم صبح های زود و غروب ها، از پنجره اطاقمان دو قلهٔ جبال البرز را ببینیم.

یک روز به‌نظر من می‌رسد که این قله ها بسیار شبیه به دو سر تراشیده و زخم خورده دو جنگاور بی‌باک است که هر دو از مریدان شمیل هستند. اما ناگهان هم‌اطاقی‌ام می‌گوید: "این دو قله مرا

(بقیه در صفحهٔ ۷)

بقیه سواپو در پیکار با...

در ۱۹۵۷ کارگران فصلی قوم اووامبو که به زور برای کار در اتحادیهٔ آفریقای جنوبی (۲) اجیر شده بودند، کنگرهٔ مردم اووامبو را به رهبری توآوو- یا توآوو که امروز قهرمان ملی نامیبی است، بوجود آوردند. فعالیت کنگره که هدفش دفاع از حقوق زحمتکشان نامیبی در جمهوری آفریقای جنوبی و آماده کردن آنها برای مبارزه در راه استقلال وطنشان بود، پس از اخراج توآوو- یا توآوو از جمهوری آفریقای جنوبی متوقف شد. اما یکسال بعد کنگره توسط همرزمان وی و بویژه کارگری بنام سام نجوما در ویندولک مرکز اداری جنوب غربی آفریقا بنام سازمان مردم اووامبو تجدید سازمان شد. سواپو در ۱۹۶۰ به رهبری سام نجوما تاسیس گردید و جانشین سازمان مذکور گردید.

سواپو برخلاف سایر سازمانها که تقریبا همزمان در نامیبی بوجود آمدند، همواره نه تنها از منافع قبایل، بلکه از منافع مشترک همه مردم آفریقا دفاع کرده است. خصلت ملی فعالیت این سازمان در برنامهٔ مصوب آن در نخستین کنگرهٔ مخفی منعقده در ۱۹۶۲ و همچنین در اصلاحاتی که یکسال بعد در آن به عمل آمد، منعکس شده است. این سند با تاکید به ضرورت گردآمدن همهٔ میهن‌پرستان کشور، مستقل از تعلق قومی و اعتقادیشان در یک حزب واحد سیاسی اصول وظایفی را که برای کشور مطرح است، مشخص میسازد: کسب استقلال ملی، تأسیس دولت دمکراتیک آزاد بنفع و با شرکت تمام مردم نامیبی، اجرای دگرگونیهای ترقیخواهانه در قلمرو اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی.

در آغاز سواپو برای کسب استقلال به وسایل صرفا "مسالمت‌آمیز" مبارزه تکیه داشت. نمایندگان سواپو با افشای شیوه‌های ستمگرانهٔ اشغالگران و بربرمنشی‌های بیسابقه‌شان در پیشگاه افکار جهانی درخواست می‌نمودند که در سرزمینشان سیستم نظارت بین‌المللی برقرار شود. در سیاست داخلی سازمان در کارزارهای اعتراضی بدون خشونت علیه اشغال سرزمینهای آفریقائیها و کنترل اجباری شهرهایشان بوسیلهٔ نژادپرستان فعالانه شرکت می‌نمود و از بومیان می‌طلبید که وسایل حمل و نقل عمومی و چیزهایی از این قبیل را تحریم نمایند. این فعالیتها به توسعهٔ حضور سواپو در میان توده‌ها کمک نمود. ده‌ها سازمان سیاسی دیگر بومی به او پیوستند. در ۱۹۶۵، سازمان وحدت آفریقا سواپو را بعنوان یگانه نمایندهٔ قانونی خلق نامیبی به رسمیت شناخت.

در این زمان سواپو به دلیل عوامل سیاست خارجی و داخلی تاکتیک خود را تغییر داد. در سالهای ۶۰ مبارزهٔ آزادیبخش ملی موجب پدید آمدن ده‌ها کشور مستقل در قارهٔ آفریقا شد. تعدادی از آنها باعتبار مبارزهٔ مسلحانه به آزادی خود نایل آمدند. در این زمان جمهوری آفریقای جنوبی به غارت استعماری خود در جنوب غربی آفریقا شدت داد. قدرتهای امپریالیستی به حمایت از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی تصمیمات سازمان ملل متحد را درباره این سرزمین بی اثر گذاشتند. جمعیت بومی که محروم از حقوق مدنی و اجتماعی بودند، در زندگی سراسر فقرآلود روزافزونی بسر می‌بردند. سام نجوما در این باره میگوید:

"سالهای طولانی ما از استعمارگران آفریقای جنوبی دعوت می‌کردیم که به ندای ما گوش فرا دهند. اما گوش آنها ناشنوا بود. از اینرو خلق ما تصمیم گرفته است به رهبری سواپو به مبارزهٔ مسلحانه دست یازد".

در ۱۹۶۴ نخستین اردوی پارتیزانی پا به عرصهٔ وجود گذاشت. تعداد معینی از کشورهای مستقل آفریقائی به تربیت کادرهای نظامی در میان مبارزان سواپو پرداختند.

در ۱۹۶۶، دادگاه دادگستری بین‌المللی زیر فشار قدرتهای امپریالیستی باختر که آشکارا به حفظ وضعیت استعماری جنوب غربی آفریقا علاقه نشان می‌دادند، مشروعیت رژیم اشغالگر آفریقای جنوبی را در سلطه برسرزمین مزبور به رسمیت شناخت. این اقدام موجب گسترش مبارزهٔ مسلحانه گردید. مبارزان سواپو به اردوگاه نظامی نژادپرستان در اونگوروم باش حمله کردند و عده‌ای از افراد پادگان را بقتل رساندند. در سالهای بعد مبارزهٔ مسلحانه در مناطق شمالی و شمال غربی کشور- اووامبو، کاوانگوله، کاپری وی شرقی را فراگرفت. هر واحد چریکی تحت رهبری کمیسر سیاسی سواپو قرار داشت.

پره‌توریا که تا امروز با منع فعالیت سواپو که روزبروز نفوذ بیشتری در کشور و در صحنهٔ بین‌المللی کسب می‌کند، نتوانسته است طرفی ببندد، میکوشد از مبارزان این حزب وحشیانه انتقام بکشد. تنها در ۱۹۶۷-۱۹۶۸ بیش از ۵۰۰ نفر از مبارزان حزب توقیف و زندانی شدند. جریان دادرسی ۳۷ رزمندهٔ سواپو مخصوصا محاکمهٔ توآوو بیش از ۶ ماه طول کشید. این محاکمه برای پرهیز از آشوب در نامیبی در جمهوری آفریقای جنوبی برگزار شد. میهن‌پرستان تحت شکنجه‌های وحشیانه‌ای قرار گرفتند. یکی از آنان زیر شکنجه جان سپرد. دژخیمان با حربهٔ کلیشه‌ای نقض "قانون تروریسم"[۱۳] میهن‌پرستان را مورد اتهام قرار میدادند. با این اتهام نه نفر به حبس ابد و بیست نفر به ۲۰ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شدند. توآوو هم جزء این محکومین بود. این فرزند خلق نامیبی در جریان دادرسی مردم را به یگانگی، پایداری و مبارزه تا پیروزی نهائی فراخواند. دفاعیات او در دادگاه تا این زمان یک سند- برنامهٔ با اهمیت بزرگ سیاسی است.

کنگرهٔ عادی سواپو که در پایان ۱۹۶۹- آغاز ۱۹۷۰ در تانگا (تانزانیا) برگزار شد، فعالیت میهن‌پرستان را برانگیخت. این کنگره فعالیت سازمان در دورهٔ طی شده را ارزیابی کرد و تایید نمود که مبارزهٔ مسلحانه بهترین وسیله برای کسب استقلال نامیبی است. برای نخستین بار رهبران سازمان از پشت تریبون کنگره اقدامات دولتهای امپریالیستی را در پشتیبانی از جمهوری آفریقای جنوبی بشدت محکوم کردند و حق‌شناسی عمیقشان را نسبت به کشورهای آفریقائی و کشورهای سوسیالیستی در کمک بیغرضانه به مبارزهٔ خلق نامیبی ابراز داشتند. بخشی از سواپو که میکوشید تصمیماتش را به همه تحمیل کند، از سازمان اخراج شد. این امر به پیوستگی ایدئولوژیک کمک موثری نمود. سام نجوما به رهبری سازمان انتخاب شد. این مقام هنوز در دست او قرار دارد.

خط مشی عمومی سواپو که مورد تایید و تصویب مردم قرار گرفت، مقاومت سازمان را در برابر مقامات استعماری تقویت نمود. موج اعتصابات بارانداز بندر والویس‌ری، معدنچیان کلن اوب، سدسازان سواکوپ و خدمتکاران خانه‌ها را فراگرفت. جوانان راهپیمائی‌های اعتراض‌آمیز ترتیب دادند.

پره‌توریا در برابر تقویت مداوم مبارزهٔ رهائیبخش ملی در نامیبی و نیز زیر فشار افکار پیشرو جهانی ناچار شد. در آغاز دههٔ ۷۰ به یک رشته مانورهای سیاسی در زمینهٔ استعمارزدائی دست یازد که در حقیقت چیزی جز تحکیم مواضع رژیم نژادپرست نبود. سواپو علیرغم مشکلاتی که ناشی از موقعیت نیمه علنی وی بود، موفق شد به کار توضیحی در میان مردم بپردازد.

در ۱۹۷۳، نژادپرستان برای فریب مردم یک شورای مشورتی گوش به فرمان تشکیل دادند که طی یک فرمول جدید ۸ ماده‌ای آفریقائی‌های نامیبی را برحسب قوم تقسیم مینمود و در مکانهای جداگانه اسکان میداد. سواپو در کارزار تحریم این شورای مشورتی یگانه الهام‌دهندهٔ مردم نامیبی بود. سه هزار تظاهرکننده در کاتوتورا، حومهٔ آفریقائی مرکز اداری کشور به نشانهٔ اعتراض ساختمان شهرداری را به آتش کشیدند. برخی اقوام (چون ناما، کائوکولاند و غیره) از معرفی نمایندگان خود به شورای مشورتی امتناع کردند. برخی دیگر چون قوم ریهوبوت نمایندگان خود را از شورا فراخواندند. بدینسان، شورا با مرگ کم‌افتخاری دمساز شد.

سواپو برای افشای نمایش مسخرهٔ انتخابات جمعی در محله‌های سیاهان کار بزرگی انجام داد. نژادپرستان این انتخابات را کسب استقلال تدریجی برای بومیان وانمود ساخته بودند. پره‌توریا از این راه میخواست دست‌نشاندگان و عروسکان خود را به قدرت برسانند.

بدعوت سازمان تظاهرات توده‌ای در ویندوک، اوندانگوا، اوسهاکاتی و سایر شهرها برگزار شد. اتحاد جوانان که در ۱۹۷۳ شالوده‌ریزی شد، تماس نزدیکش را با سواپو حفظ نمود. دعوت جوانان پارتیزان این بود: "منتظر فردا نباشید، از همین امروز به جبههٔ نبرد بپیوندید". به نشانهٔ اعتراض به "انتخابات" بسیاری از درسها در موسسات آموزشی مثلا در مدرسهٔ مارتین لوتر کینگ در اوکومبا تحریم شد.

سواپو مبارزهٔ مسلحانه را مخصوصا پس از تشکیل ارتش رهائیبخش ملی نامیبی در ۱۹۷۱ بطور چشمگیر شدت داده است. هجوم کارگران و دهقانان به صفوف ارتش رهائیبخش ملی نامیبی پایهٔ اجتماعی نیروهای میهن‌پرست را وسعت داده و به اتحاد جنبش کارگری و جنبش رهائیبخش ملی کمک کرده است. این جریانات به سواپو امکان داد که حقهٔ "انتخابات" را باقوت تمام رونماید.

کامیابیهای سازمان ثابت کرد که جمعیت آفریقائی نامیبی سیاست جنایتکارانهٔ تفرقه در میان اقوام و تفکیک آنها را در محل‌های مختلف مردود میشمارد و سواپو را به عنوان راهنمای سیاسی خود می‌شناسد. با توجه به این واقعیت و نفوذ سواپو در صحنهٔ بین‌المللی، سازمان ملل متحد در ۱۹۷۳ سازمان یادشده را بعنوان یگانه نمایندهٔ خلق نامیبی برسمیت شناخت (از ۱۹۷۶ سواپو از حق ناظر در سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی آن برخوردار است).

فروریختن امپراطوری استعماری پرتقال در آفریقا و ایجاد کشورهای مستقل با رژیم‌های پیشرو و ویرانه‌های آن نمونهٔ هیجان‌انگیزی برای سواپو و تمام خلق نامیبی بود. تناسب نیروها در آفریقای جنوبی به شدت به نفع خلقهای مبارز این منطقه تغییر یافته است. پیروزی انقلاب دموکراتیک ملی در آنگولا، کشور همسایه، اهمیت ویژه‌ای برای نامیبی‌ها دارد. این انقلاب برای آنها تجسمی از کوششهای مشترک سه نیروی عمدهٔ انقلابی عصر ما جنبش رهائیبخش ملی، سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقهٔ کارگر بین‌المللی است.

سواپو با تکیه به این نیروها توانسته است کامیابی‌های برجسته‌ای علیه بلوک استعمارگران، نژادپرستان و نیروهای امپریالیسم بین‌المللی که براساس غارت استعماری نامیبی شکل یافته، بدست آورد. تصمیم شمارهٔ ۳۸۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۹۷۶ در پشتیبانی از درخواستهای اساسی سواپو گواه براین امر است. در سند مذکور پایان دادن به اشغال غیرقانونی نامیبی توسط دارودسته‌های آفریقای جنوبی، شناسائی تمامیت ارضی این کشور از جانب پره‌توریا، عدول از سیاست آواره کردن اقوام آفریقائی از زادوبومشان، آزادی همهٔ زندانیان سیاسی، لغو تمام قوانین سرکوبگرانه، ترتیب انتخابات زیر نظارت سازمان ملل متحد بمنظور تامین شرایط مناسب برای خلق نامیبی در تعیین سرنوشت خود پیش‌بینی شده است. سازمان ملل متحد در ۳۱ دسامبر سال ۱۹۷۸ تاریخ معینی برای اجرای این خواست‌ها معین نمود. جمهوری آفریقای جنوبی به علت ترس از مجازات بین‌المللی و هم فروکاستن شدت مبارزه در نامیبی ناچار به مانورهای سیاسی متوسل شد. طرحی که این کشور به پشتیبانی باختر تدوین نمود در حقیقت ایجاد یک رژیم نواستعماری برمبنای تقسیم آفریقائی‌ها طبق ملاک‌های قبیله‌ای در نامیبی است.

سواپو در مخالفت با طرحهای نواستعماری پره‌توریا اقدامات دمکراتیک زیرین را خواستار شد: اعطای فوری استقلال، ایجاد یک دولت دمکراتیک، محو هرنوع ستم ملی و اجتماعی، انجام انتخابات آزاد عمومی، اجرای اصلاحات عمیق اجتماعی و اقتصادی، ملی کردن وسائل تولید، انجام اصلاحات ارضی و دمکراتیزه کردن همهٔ نهادهای اجتماعی. سواپو هدف نهائی خود را فراهم ساختن شرایط لازم برای استقرار جامعهٔ بی‌طبقه براساس اندیشه‌های سوسیالیسم علمی معین کرده است.

این برنامه و اساسنامهٔ جدید سواپو در جلسهٔ وسیع کمیتهٔ مرکزی آن، در تابستان ۱۹۷۶ در لوزاکا (زامبیا) به تصویب رسید.

این برنامه مخصوصاً روی ضرورت گردآمدن همهٔ نیروهای میهن‌پرست در یک صف واحد برای کسب استقلال ملی و دفاع از آن، تعقیب پیگیرانهٔ سیاست همبستگی با نیروهای رهائیبخش ملی، ضد امپریالیستی و صلح‌دوست جهان از جانب سواپو تکیه کرده است. وحدت در زمینهٔ ضرورت مبارزهٔ مسلحانه به عنوان مؤثرترین وسیله، اما نه منحصربفرد، برای نیل به پیروزی اعلام شده است.

اسناد جدید سواپو نمایشگر عقاید انقلابی دمکراتیک رهبری آن و تصمیم استوار این رهبری در رسیدن به یک استقلال واقعی است. فصل جدید مبارزهٔ رهائیبخش ملی در نیمهٔ دوم دههٔ هفتاد و اتحاد تعداد معینی از سازمانهای سیاسی (حزب خلق روهوبوت، چهار حزب بسیار بزرگ اقوام ناما و غیره) با سواپو نشانهٔ موافقت کامل مردم بومی این سرزمین با خط مشی سازمان است. رهبران ناما در این زمینه اعلام داشته‌اند: "همهٔ نامیبی‌ها در ایجاد ملت واحد، دمکراتیک و صلح‌دوست تکلیف و حقوق برابر دارند".

"سواپو یعنی خلق و خلق یعنی سواپو".

مقامات نژادپرست پره‌توریا و تبلیغات آنها که در جهت بی‌اعتبار کردن سواپو و ناچیز شمردن دامنهٔ فعالیتها و نفوذ آن تلاش می‌ورزند، ناگزیرند نیروی آن را کاملا به حساب

بقیه در صفحهٔ ۸

در هفته گذشته ...

دست به ایجاد آشوب بزنند ویکی از این نقاط شهر تبریز بود. عده‌ای خلبان خود فروخته در پایگاه هوائی این شهر، آماده بودند که عملیات بمباران مراسم نماز جمعه را به عهده بگیرند ویک قتل‌عام میلیونی را به پا سازند (کیهان ۲۴/ ۴/ ۵۹) یکی از مقامات آگاه اظهار داشت که سلاحهای کودتاچیان عمدتاً از طریق غرب ایران وارد کشور شده بود "(کیهان دوشنبه ۲۴/ ۴/ ۵۹).

کشف شبکه‌ٔ نظامی کودتاگران، وظیفه‌ٔ ثانوی مهمتری را پیش روی دولت ومقامات کشور قرار میدهد وآن پیگیری هرچه وسیعتر در جهت کشف ونابودی همه‌ٔ شبکه‌های ضد انقلاب واز جمله شبکه‌ٔ سیاسی آن، شبکه‌ای که افراد آن یا شناسائی ودستگیر نشده‌اند ویا عمدتاً در زمان دولت "گام به گام" به علل نامعلوم! آزاد شده‌اند. اظهارات برخی نمایندگان مجلس در این زمینه گویای این واقعیت کتمان ناپذیر است.

رضا اصفهانی در جلسه‌ٔ روز یکشنبه ۲۲/ ۴/ ۵۹ مجلس اظهار داشت: "بسیاری از این افراد که در این کودتا سهیم بودند، کسانی بودند که اول زندانی وبعد آزاد شدند." (کیهان ۲۳/ ۴/ ۵۹) وی سپس میافزاید: "باید مسئولین بیایند اینجا و جواب ملت را بدهند. کار بجائی رسیده که افراد ضد اطلاعات سابق را به خاطر تخصصشان میروند واستخدام میکنند." (کیهان ۲۳/ ۴/ ۵۹). خطر شبکه‌ٔ وسیع سیاسی ضد انقلاب که عمدتاً زمینه‌ساز تمام کودتاها بوده وهست، چنان جدی است که کوچکترین تساهلی در شناسائی ونابودی آن، موجب بروز خطرات جدی‌تر علیه انقلاب ایران میگردد. امپریالیسم وبا راقدام خشونت آمیز نظامی را در ایران تجربه کرده، شك نیست که بار دیگر با تجربه‌ٔ غنی‌تر به میدان میآید وظیفه‌ٔ دولت وتمام نهادهای انقلابی است که با هشیاری کامل وبا تکیه به نیروی لایزال انقلابی مردمی که ساعت ده شب روز یکشنبه ۲۲/ ۴/ ۵۹ یکبار دیگر با فریاد الله اکبرشان آمادگی جانبازانه‌ٔ خود را در راه انقلاب نشان دادند، لحظه‌ای برای کوبیدن پایگاههای توطئه‌ٔ امپریالیسم آمریکا در ایران ونوسازی ارتش ودیگر دستگاههای انتظامی که مرکز توطئه علیه انقلاب ایران بوده وهستند، درنگ نکنند.

این روند که با دستگیری مظفر بقائی کرمانی (آزادگان ۲۲/ ۴/ ۵۹) این عامل سیاه "سیا" وابوالفضل قاسمی (کیهان ۲۴/ ۴/ ۵۹) دبیر حزب ایران وتنی چند از عوامل سیاسی ضد انقلاب، شروع شده، پیگیری وقاطعیت ودامنه‌ٔ همه جانبه‌ای میطلبد!

دستگیری ومجازات مهره‌های مهم ضد انقلابی نظیر مظفر بقائی مبرمترین امر برای عقیم گذاشتن توطئه‌های امپریالیستی است. مظفر بقائی، که مسلم‌ترین خیانت او شرکت در قتل رئیس شهربانی دولت مصدق وکودتای بیست وهشت مرداد است، تا همین چند روز پیش آزادانه به تدارك واجرای کودتای دیگری علیه جمهوری اسلامی ایران مشغول بود.

باید جلوی هرگونه تشنج آفرینی از جانب عوامل ضد انقلاب را با اقدامات سریع و عاجل انقلابی گرفت. ضد انقلاب با بسیج روزافزون نیروهای خود در سراسر کشور کانونهای توطئه وتحریك می‌آفریند. چنانکه در مهاباد در میتینگ سازمان چریکهای فدائی خلق بمبی منفجر شد که تلفات آن به ۸ کشته و ۲۷ مجروح رسید. (کیهان ۲۲/ ۴/ ۵۹). بموازات آن سه بمب دیگر نیز منفجر شد. حقگو استاندار آذربایجان غربی وضع شاهین دژ را "شدیداً متشنج" اعلام داشته است. (کیهان ۲۲/ ۴/ ۵۹).

شهادت ده پاسدار ومجروح شدن دوتن دیگر در منطقه‌ٔ کوهستانی راسك ـ ایرانشهر (پنجشنبه ۲۶/ ۴/ ۵۹) وکشتار ۱۴ پاسدار در ارومیه (جمعه ۲۷/ ۴/ ۵۹) نمونه‌ٔ دیگری از اعمال تروریستی ضد انقلاب است.

ضد انقلاب با اقدام به از بین بردن لوازم پزشکی وداروهای مورد نیاز مردم ونابود کردن هزاران بسته نخ جراحی (کیهان ۲۲/ ۴/ ۵۹)، خواباندن چرخ کارخانه‌ها وآتش زدن انبارهای کالا ونیز تشویق وترغیب عده‌ای به بیرون کشیدن پس اندازهایشان از بانکها، به راه انداختن قاچاق ارز وجواهرات وخارج کردن آثار عتیقه از کشور ضربات مهلکی بر پیکر اقتصاد ایران وارد میکند.

کشف یك مرکز بزرگ جاسوسی اسرائیل در مدرسه‌ٔ "اندیشه" (کیهان ۲۵/ ۴/ ۵۹) ونیز اطلاعیه‌ٔ "نهضت انقلاب اسلامی پاکستان" (نامه‌ٔ مردم ۲۶/ ۴/ ۵۹) مبنی بر استفاده‌ٔ آمریکا از سفارت پاکستان در ایران برای فعالیتهای جاسوسی، دامنه‌ٔ عمل ضد انقلاب داخلی وخارجی را علیه جمهوری اسلامی ایران نشان میدهد.

در برابر یك چنین آرایش نیرو از جانب ضد انقلاب که از همه‌ٔ امکانات اقتصادی، سیاسی، نظامی وایدئولوژیك بر ضد انقلاب خلقی ما سود میجوید، راهی جز اتحاد همه‌ٔ نیروهای انقلابی وضد امپریالیست در یك صف واحد برای نجات انقلاب وقلع وقمع قاطع کلیه‌ٔ عناصر ضد انقلاب وجود ندارد.

خوش این فتح اهورایی

پس از چندین سیه روزی، پس از چندین شکیبائی
ببین روزان گل باران، نگر شبهای رؤیائی

چه شبهائی که سر کردیم، بی آواز وبی پرواز
خوش این آواز واین پرواز واین شور وشکوفائی

درخت آرزو اینك، شکوفان است وبار آور
از آن عزم واز آن رزم واز آن ایمان خارائی

نه دیگر جاده‌ها تاریك، نه دیگر کوچه‌ها باریك
نه دیگر خنده‌ها خاموش، نه باشد ترس تنهائی

همه یك تن، همه یکسان، همه خرم، همه خندان
نه پایانی، نه بالائی، نه مزدوری، نه مولائی

کنام اهرمن ویران وبزم جاودان برپا
خوش این رقص وخوش این آتش، خوش این فتح اهورائی

کوهدامنی شاعر افغان

بقیه سی تیر

اهریمنی دربار وامپریالیسم آن را واپس نشاند. قوام سقوط کرد و مصدق وبار دیگر نخست وزیر شد وبدینسان توطئه‌ٔ نفتخواران ونوکران داخلی آنان درهم شکست. قیام خونین سی تیر معجزه‌ٔ ائتلاف انقلابی نیروهای ضد امپریالیست را در تاریخ ایران به ثبت رسانید.

اکنون که توطئه‌های امپریالیسم وضد انقلاب داخلی موجودیت جمهوری اسلامی ایران را به شدت تهدید میکند، درسهای قیام سی تیر در یگانگی نیروهای دمکراتیك وضد امپریالیست پشتوانه‌ٔ معنوی نیرومندی برای بسیج همه‌ٔ نیروها در نبرد آشتی ناپذیر با امپریالیسم جهانخوار و در راس آن امپریالیسم آمریکا ست.

بقیه فصلی از کتاب داغستان من

بیاد پیری سپید موی و باستانی از اهالی بخارا می‌اندازد. این پیر دو ظرف پلو در دست دارد و راه می‌رود، اما ناگهان چشمش به منظره صبحگاه در دره روبرو می‌افتد مسحور می‌شود، و از راه رفتن می‌ماند.

از دفتر یادداشتم: وقتی از کلکته دیدن می‌کردم، به خانه رابیندرانات تاگور رفتم. آنجا تصویری دیدم از پرنده‌ای که هرگز در هیچ کجای دنیا وجود نداشته است. پرنده در روح تاگور متولد شده و همان جا زندگی کرده بود. پرنده، زاده تخیل تاگور بود. اما مسلماً اگر تاگور از پرندگان واقعی اطلاعی نداشت، هرگز نمی‌توانست تصویر آن موجود رویائی را بیافریند.

من هم پرنده‌ای غریب دارم، وآن داغستان من است. بهمین سبب باید دقیق تر بود و نام کتاب را "داغستان من" گذاشت. نه به این دلیل که داغستان متعلق به من است، بلکه به این خاطر که ادراك من از داغستان با دیگران تفاوت دارد.

پس به این ترتیب موضوع حل شد. روی جلد کتابم این جمله به چشم خواهد خورد: "داغستان من".

برای لحظه‌ای سکوت بر کنفرانس وزیران حکمفرما شد واعتراضی نبود. اما ناگهان یکی از وزراء از جایش برخاست و از سکوی خطابه بالا رفت.

"داغستان من، کوهستان من، رودخانه من. هوم، این ها ممکن است چندان هم بد نباشند اما بدرد وقتی می‌خورند که انسان جوان و محصل است و میان مردم زندگی می‌کند. اما بعداً آدم می‌خواهد یك اطاق یا یك آپارتمان برای خود شداشته باشد. این کافی نیست که بگوئیم "کلبه من"، باید آتشی هم در آن کلبه بسوزد. این هم کافی نیست که بگوئیم "گهواره من"، باید کودکی هم در آن گهواره بخوابد. بنابراین اصلاً" کافی نیست که بگوئیم "داغستان من" باید یك فکری هم پشت این کلمات وجود داشته باشد: سرنوشت داغستان، داغستان امروز. شما همگی از عقل و درایت سلیمان استالسکی، شاعر ملی ما زیاد شنیده‌اید او چیزی را که الان میخواهم بگویم خوب فهمیده بود. او می‌گفت: "من نه یك شاعر لزگی‌ام، نه داغستانی و نه قفقازی. من یك شاعر شوروی‌ام. شاعر سراسر این سرزمین پهناور." این آن چیزی است که حکیم سپید موی ما سلیمان می‌گفت. آنوقت شما مدام یك ساز را می‌زنید، دهکده من، کوه من، داغستان من. انگار برای شما تمام دنیا از داغستان شروع میشود و با داغستان هم تمام میشود. آیا این کرملین نیست که دنیا از آن آغاز می‌شود؟ این را من در نام کتاب شما نمی‌بینم. شما یك قفسه سینه درست کرده‌اید، اما یادتان رفته است که توی آن یك قلب زنده هم بگذارید. یك جفت چشم آفریده‌اید، اما فراموش کرده‌اید به آن نور و درخشش هم بدهید. چشمان بی‌نور مثل دو حبه انگور آقا، نه بیشتر."

پس از ارائه این تشبیه زنده، وزیر با حالتی حاکی از غرور و اعتماد به نفس از سکو پائین آمد و در حالیکه یك دسته کاغذ که مملو از نقل قول هائی از کتب جدی و قطور بود زیر بغل داشت، رفت و سر جای خود نشست. نگاهش حاکی از آن بود که دیگر هیچکس نمی‌تواند چیزی به گفته های او اضافه کند، همانطور که هیچکس نمی‌تواند چیزی به حکم یك قاضی اضافه کند.

در این اثنا، یکی دیگر از اعضاء کنفرانس از سکو بالا رفت. او شاد وسرزنده بود و جوان تر از دیگران به نظر می‌رسید. او برخلاف همه سخنانش را با چند سطر شعر آغاز کرد:

وقتی کسی نشسته است، چطور می‌شود فهمید می‌لنگد یا نه.
وقتی کسی خوابیده است، چطور می‌شود فهمید که کور است یا نه.
وقتی کسی غذا می‌خورد، چطور می‌شود فهمید که شجاع است یا ترسو.
وقتی کسی حرف نمی‌زند، چطور می‌شود فهمید چه فکری در سر دارد؟

وزیر جوان ادامه داد: "به نظر من هم خیلی خوب است که فکر شخصی وجود داشته باشد، بخصوص از آن نوع که سخنران قبلی اشاره کردند. اما گاهی اتفاق می‌افتد که کسی نه فقط مقدار زیادی فکر دارد، بلکه مقدار زیادی هم ایدئولوژی دارد. آنوقت ممکن است زیادی کردن این دومی به حال اولی مضر باشد."

نام یك کتاب، مثل پاپاخ است. کدامیك مهمترند، پاپاخ، یا سری که زیر آن است؟ می‌خواهم برایتان داستان آن سه شکارچی را بگویم که می‌خواستند یك گرگ را بگیرند.

آیا شکارچی واقعاً سری روی بدنش بود؟ یك سه شکارچی فهمیدند که گرگی نزد آبادی آن ها توی دره خانه کرده است تصمیم گرفتند او را بگیرند و بکشند. مردم روایت های بسیاری درباره طرز شکار کردن آن ها می‌گویند. من در کودکی‌ام، این قصه را شنیده‌ام.

گرگ برای اینکه از دست شکارچی ها فرار کند، به غاری پناه برد. این غار تنها یك راه ورودی داشت که آن هم خیلی باریك بود و تنها سر انسان وارد آن می‌شد شکارچی ها پشت تخته سنگی پنهان شدند تفنگ هایشان را به سمت سوراخ نشانه رفتند ومنتظر شدند تا گرگ بیرون بیاید. اما گرگ هم آنقدر ها ابله نبود که بیرون بیاید. پس وراحت آسوده در پناهگاهش دراز کشید. جنگ را طرفی میباخت که زودتر حوصله‌اش سر می‌رفت.

هفته‌نامه‌ٔ
اتحاد مردم
صاحب امتیاز ومدیر مسئول: محمود اعتمادزاده (به آذین)
سردبیر: محمد تقی برومند
نشانی: تهران، خیابان سزاوار شماره‌ٔ ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان (میدان بهارستان)

بااعتبار قانونی مجلس...

زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، ملی و فرهنگی مطرح است و مردم، با تجربهٔ انبوهی که در این یکسال و نیمهٔ انقلاب داشته‌اند و آزمون‌های خونینی که از سر گذرانده‌اند، پیوسته دید اصولی‌تر و جامع‌تر و روشن‌تری دربارهٔ آنها پیدا کرده‌اند و میکنند. رهائی مستضعفان و تأمین برابری و قسط دیگر شعار تهییجی نیست، خواست ضروری است. مسئلهٔ شوراها، خودمختاری اداری و فرهنگی در قلمرو جغرافیائی اقوام تشکیل‌دهندهٔ ملت واحد ایران، حیطهٔ عملکرد آزادیهای مدنی و حق تشکل صنفی و سیاسی، ماهیت و نحوهٔ شکل‌بندی ارتش و نیروهای انتظامی، شیوه‌های اداره و تولید در کشاورزی و صنعت و حمل و نقل، تحقق برابری زنان با مردان در همهٔ رشته‌های فعالیت اجتماعی و سیاسی، مسئلهٔ مالکیت بر وسائل تولید، مسئلهٔ استثمار، همه و همه امروز مطرح است و باید در راستای منافع اکثریت زحمتکش و محروم و در چارچوب استقلال و پیشرفت کشور حل شود. اما نمیتوان از یاد برد که همهٔ این مسائل به نحوی مسئلهٔ قدرت و امکان شرکت در آن را نیز مطرح میکند. و بسیار دشوار میتوان تصور کرد که مسابقه یا مبارزهٔ ناگزیر برای دست یافتن به قدرت یا سهیم شدن در آن بویژه در فضای ناهمگن انقلابی امروز ایران، در چارچوب قانون اساسی بماند و به هیچگونه، خواه از سوی کارگزاران کنونی و آیندهٔ حکومت و خواه از سوی نیروهای رقیب اجتماعی و سیاسی، از آن محدوده تجاوز نکند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با همهٔ کمبودها و نارسائی‌ها و فراموشی‌هائی که در آن است و رهبر آزموده و دوراندیش انقلاب، حضرت امام خمینی، به صراحت وعدهٔ جبران آن را در متمم قانون اساسی داده‌اند، اگر با درک ویژگیهای حرکت و بافت جامعه و گردن نهادن به ضرورتهای رشد نیروهای محرک آن تفسیر شود و به اجرا درآید، بی‌شک میتواند زمینهٔ مساعدی برای تکامل جامعهٔ ایران در یک مرحلهٔ مهم تاریخی باشد. اما اگر خواسته شود که با دیدی انحصارطلبانه بر اساس پنداشت‌ها و منطق لفظی جدا از واقعیت، بر واقعیتی که به هیچ رو به ارادهٔ فرد یا گروهی نیست تحکم رود، — و چه سهمگین است این وسوسه در پایگاه قدرت فرد یا گروه! — بجاست اگر از عواقب ناگزیر آن بر خود و بر جامعهٔ خود بلرزیم. از این رو، باید توجه داشت که مسئولیت بسیار بزرگی بر دوش مجلس کنونی نهاده است. و با مجلس، سراسر دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی است که به آزمون تاریخ گذاشته میشود.

کار مجلس قانونگزاری و کار حکومت، در موقعیت باریک کنونی، باید با دید انقلابی صورت بگیرد. و دید انقلابی چیزی نیست جز آمادگی ذهن برای پذیرفتن ضرورتها و جرأت اراده و اقدام برای گشودن راه بر تحقق این ضرورتها. اما ضرورت، در مرحله‌ای که هستیم، همانا ساختمان جامعه‌ای مستقل، خودبسنده، پویا و هماهنگ است با مردمی آزاد و برخوردار از رفاه و فرهنگ و بهداشت. همهٔ نیروها و امکانات برای تحقق این آرمان هم‌اکنون در جامعهٔ ما موجود است. باید بسیجشان کرد و به کار گرفت. و این با زبان دستور و تهدید و اجبار نیست. همکاری داوطلبانهٔ همهٔ نیروهای مثبت و سازنده لازم است، تا وعده‌های انقلاب جامهٔ عمل بپوشد. باید شتاب کرد. ذخیرهٔ گذشت و شکیبائی توده‌ها بی‌پایان نیست.

با دشمن بیدار و خدعه‌گری که از درون و بیرون در کار توطئه چیدن است و ما را از هم جدا و با هم درکشمکش میخواهد، راه ساختمان ایران فردا از نقطهٔ اتحاد همهٔ نیروهای اصیل انقلابی میگذرد.

بقیهٔ تانزانیا درکارزار...

و استفاده از محرکهای مادی حل شوند. م. ح. مویوو زیر کشور تانزانیا در برابر مجلس ضرورت درهم‌کوبیدن هرچه مصممانه‌تر سهل‌انگاریها، ریخت و پاشها و اختلاس اموال دولت را یادآور شد.

بنظر میرسد که بخش خصوصی مقام خود را که در دوران پیشین از دست داده بود، بازمی‌یابد. گوشت‌فروشیها و پمپ‌های بنزین ملی‌شده به صاحبان اولیه آن بازپس داده میشود. به نوشتهٔ "موند دیپلماتیک" در فاصله ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ برای تأسیس مؤسسات کوچک خصوصی مجموعاً ۲۸۲ امتیاز واگذار شده است. همین روزنامه می‌افزاید سرمایه‌های خصوصی بشدت از جانب بخش عمومی تشویق میشوند.

بر این اساس، تانزانیا در سیاست خود نسبت به مؤسسات کوچک ملی در برابر اقدامات محدودکننده‌ای که در موقع خود اتخاذ شده بود و سپس بدون شک شتابزده تلقی گردید، اصلاحاتی به عمل آورد.

اصول خودکفا شدن و اعتماد به نیروی خاص خود که رهبران تانزانیا آنرا به عنوان کارپایهٔ تعیین‌کننده اعلام داشتند، از اصولی است که میبایست خلق را در زمینهٔ بهره‌برداری عمومی از منابع داخلی بسیج کند. این بدان معنا نیست که آنها مطلقاً از توسل به کمک خارجی برای تأمین سرمایهٔ رشد رو برمیتابند. تانزانیا همواره یکی از استفاده‌کنندگان بزرگ وامها و اعتبارات بوده و هست. وضعیت چنان است که تانزانیا چشم امید زیادی به کمک خارجی دارد.

مشکلات اقتصادی تودهٔ مردم را بدبین ساخته است. البته، ملی کردن شاخه‌های کلیدی وسایل لازم را به دولت داده است تا بتواند نیازهای ملی را اجابت نماید، صنعت و کشاورزی را گسترش دهد، هزینهٔ مبارزه با بیسوادی را تأمین کند، کمک پزشکی را بهبود بخشد و شبکهٔ آموزش عمومی را توسعه دهد. پیش از این وسائل مذکور جیب سرمایه‌داران آن سری دریا را پر میساخت. با وجود این، روزنامه "دیلی نیوز" چاپ دارالسلام نتیجه میگیرد که اگر ملی کردن از حیث حقوقی مردم را صاحب بخشهای کلیدی اقتصاد کرده، لیکن کنترل واقعی همچنان در دست گروه کوچکی باقی است و شرایط کارگران هیچ تغییر نیافته است. جولیوس نیرره در کتابش "تانزانیا پس از ده سال استقلال" نوشته است: کارگرانی که زیر کنترل دولتی مؤسسه قرار گرفته‌اند، چنین تلقی میکنند نه برای خود بلکه "برای آنها" کار میکنند. در چنین شرایطی نمیتوان از کارگران انتظار داشت که رفتار جدیدی در کار داشته باشند و از وسایل و ابزار کار مراقبت کنند و به انضباط کار گردن نهند. نارضایی بخشی از کارگران در خرابکاری ماشینها و ریخت و پاش مواد متبلور است.

روند جمعی کردن کار روند فوق‌العاده پیچیده‌ای است. این کار مستلزم سرمایه‌گذاریهای عظیم و کار وسیع تدارکاتی و توضیحی مخصوصاً در میان دهقانان است که باید از روانشناسی مالکانه خارج شوند. این روند در صورتی بفرجام میرسد که افراد به فایده‌مندی کار مشترک وقوف یابند. برای این کار باید به آنها نشان داد که فعالیت این قبیل مؤسسات چه ثمراتی ببار می‌آورد. بنابراین، اگر کار جمعی کردن بدون وسایل لازم و کادر کافی و تدارک روانشناسانهٔ مقدماتی انجام گیرد، بازده این نوع بهره‌برداریها بحداقل خواهد رسید. وضع "اوجاما" چنین است: دهقان تانزانیائی در آن فایده‌ای میبیند، اما در زمینهٔ مادی، ناچار است معیشت خود را با کار در قطعه زمین شخصی‌اش تأمین کند. در آنجا اگرچه برخی ترتیبات روحی وجود دارد، اما برتری با اقتصاد خصوصی بضرر کار در مزارع و کشتهای جمعی "اوجاما" است.

بررسی عمومی مسأله ایجاب میکند، این نکته را خاطرنشان سازیم که سالهای پس از انتشار اعلامیه "آروشا" دگرگونیهای بنیادی برای تانزانیا به ارمغان آورده که هدف آن تأمین منافع توده‌های مردم است. این دگرگونیها عبارتند از: رهایی زحمتکشان از استثمار به ویژهٔ استثمار خارجی، شرکت هرچه فعالتر زحمتکشان در تصمیماتی که مربوط به حل مسائل آنان است. سوادآموزی و تأمین آموزش برای عموم. تأمین شرایط بلوغ ایدئولوژیک و سیاسی مردم برای ایجاد پایهٔ محکم در ریشه‌کن کردن جهالتها و پیشداوریها، آفریدن جو مناسب برای پذیرش اندیشه‌های پیشاهنگ از جانب توده‌ها و نشاندن این اندیشه‌ها در اعتقاد مردم بمنظور باور آنان به صحت گزینش راه سوسیالیستی.

بقیهٔ سواپو...

مائوئیسم مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف می‌کند. در جمهوری خلق چین تحت پوشش دیکتاتوری پرولتاریا در واقع دیکتاتوری نظامی بوروکراتیک رهبران پکن بر زحمتکشان و خلق چین اعمال میشود.

از اوایل دهه ۶۰، که دیکتاتوری نظامی بوروکراتیک مائوتسه دون، هنوز کاملا مسلط نشده بود، یورش گسترده‌ای علیه تمام کسانی که با نظریات و مفاهیم مورد استفاده در ایدئولوژی و مشی مائوئیستی مخالف بودند، آغاز شد. این عناصر برچسب هواداری از سرمایه‌داری خورده و مورد سرکوب جمعی قرار میگرفتند. بنابراین، ستمگیری عمده دیکتاتوری مائوئیستی مبارزه نه بر علیه دشمنان راستین خلق چین، بلکه علیه خود زحمتکشان و بهترین نمایندگان آنها بود. تصادفی نیست که این دیکتاتوری مائوئیستی بعنوان یکی از خشن‌ترین دیکتاتوری‌های زمان ما شهرت پیدا کرده است.

وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا در قلمرو سیاست خارجی، کمک همه جانبه به مبارزه زحمتکشان سایر کشورها در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است. وظیفه اولیه دیکتاتوری پرولتاریا دفاع از کشورهای سوسیالیستی در عرصه جهانی است. باصطلاح دیکتاتوری پرولتاریای مائوئیستی، نه تنها این وظیفه اولیه را نادیده می‌گیرد، بلکه، کاملا برعکس، مبارزه توجیه ناپذیری را علیه نخستین کشور سوسیالیستی جهان — اتحاد شوروی، و سایر کشورهای جامعه سوسیالیستی، علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی براه انداخته است. سوای این، دیکتاتوری مائوئیستی اکنون در عرصه جهانی جانبدار نیروهای ارتجاع بین المللی است. برای نمونه، رهبران پکن با دیکتاتوری فاشیستی پینوشه در شیلی، که عملا تمام کشورهای سوسیالیستی مناسبات دیپلماتیک خود را با آن قطع کرده اند، مناسبات خوبی دارند و به آن کمک می کنند.

جنبه سرکوب جنبه عمده دیکتاتوری پرولتاریا نیست. جوانب فوق العاده مهمتر دیکتاتوری پرولتاریا عبارتند از کارکرد اقتصادی سازماندهی و تجدید آموزشی آن، که وسیعا بوسیله مائوئیستها نادیده گرفته میشود.

دیکتاتوری نظامی بوروکراتیک مائوئیستی، در مقیاس وسیعی علیه قانونمندیهای عینی اقتصادی بنای شالوده اقتصادی نوین در جمهوری خلق چین عمل میکند. در شرایط تسلط دیکتاتوری نظامی بوروکراتیک به قوانین عینی برای رشد برنامه‌ریزی شده و موزون اقتصاد توجه نمی شود. این واقعیت را همه می دانند، که در گذشته ای نه چندان دور، مائوئیسم تئوری ضد مارکسیستی تکامل جهشوار اقتصاد چین را، برای توجیه شکست "جهش بزرگ"، در زمره روند های قانونمند بحساب آورد. از دیدگاه مائوئیسم، پیشرفت اقتصادی بشکل سیکلی و موجی انجام میگیرد. مفهوم مائوئیستی کاذب پیشرفت جهشوار اقتصاد چین یکی از کوششهائی است که برای پنهان داشتن بحران در جمهوری خلق چین بکار میرود.

دیکتاتوری نظامی — بوروکراتیک مائوئیستی، که خود را تحت پوشش نام دیکتاتوری پرولتاریا، مخفی میکند، با الزامات قوانین اقتصادی عمده سوسیالیسم، مبنی بر تحقق هرچه بیشتر نیازمندیهای مادی و فرهنگی زحمتکشان، دمساز نیست. جمهوری خلق چین اگرچه هنوز از لحاظ سطح زندگی یکی از کشورهای عقب مانده جهان است، توزیع ثمرات کار در آن بطور عمده مصرف افزایش قدرت هسته ای و موشکی کشور میشود.

در واقع، چگونه میتوان از تجدید آموزش برمبنای روحیه مارکسیستی — لنینیستی بوسیله باصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا در چین سخن گفت، وقتیکه ایدئولوژی ضد مارکسیستی مائوئیسم بر کشور مسلط است. بعلاوه، مائوئیسم نسبت به روشنفکران نظریاتی گاهی خصمانه دارد، و مائوئیست ها در موارد متعددی در جریان یورش‌های مختلف به سرکوب روشنفکران دست زده اند.

مائوئیسم با وانمود کردن دیکتاتوری نظامی بوروکراتیک حاکم بر چین بمثابه دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا را از نظر زحمتکشان جمهوری خلق چین و خلقهای جهان بی‌اعتبار می سازد.

ادامه دارد

یادداشت ها:

۱- استعمارگران از شناختن نام قدیمی کشور نامیبی امتناع میکردند. این نام در اسناد سازمان ملل متحد و مطبوعات جهان از سال ۱۹۶۸ بکار برده شد.

۲- جمهوری آفریقای جنوبی را تا ۱۹۶۱ به این نام می نامیدند.

۳- این "قانون" آفریقای جنوبی در نامیبی بکار گرفته شده است. ضوابط آن که مانند اغلب قوانین جمهوری آفریقای جنوبی مبهم است وسیعا علیه همهٔ معترضین مورد استفاده قرار می گیرد. نقض این قانون باعث مجازات زندان از پنج سال تا ابد است.

بقیهٔ مائوئیسم...

آورند. روزنامهٔ مهم کشور "ویندهوك آدورتیزر" تأیید میکند "این یک خط مشی در روی کاغذ نیست، بلکه حزب نیرومندی است که از پشتیبانی اخلاقی و معنوی توده‌ها برخوردار است و فعالیت شان را رهبری میکند". نمایندگان پنج قدرت باختری — ایالات متحدهٔ آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان و کانادا — ناچار شدند سواپو را به حساب آورند. آنها که از نابودی منافع خود در نامیبی فوق‌العاده بوحشت افتاده‌اند در ۱۹۷۷ گروهی موسوم به گروه "تماس" تشکیل دادند که نقش واسطه را بین جمهوری آفریقای جنوبی و میهن‌پرستان نامیبی بازی کند. سواپو علیرغم راه‌حل‌های تحمیلی "گروه تماس" با قاطعیت اعلام داشت: آینده نامیبی فقط بر اساس تصمیم شمارهٔ ۳۸۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد باید تعیین شود. در عین حال، سازمان نرمش و حسن‌نیت خود را نشان داد. این امر امکان داد که طرح تنظیم مسالمت‌آمیز مسئله که در ژوئیه و سپتامبر ۱۹۷۸ به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید، مورد توجه قرار گیرد. هیچ چیز نتوانسته است ارادهٔ سواپو را در ادامهٔ مبارزه متزلزل سازد. این سازمان بنا به تصمیم کمیتهٔ مرکزی خود در ۱۹۷۹ به مبارزهٔ مسلحانه خود به طرز چشمگیری شدت داده است.